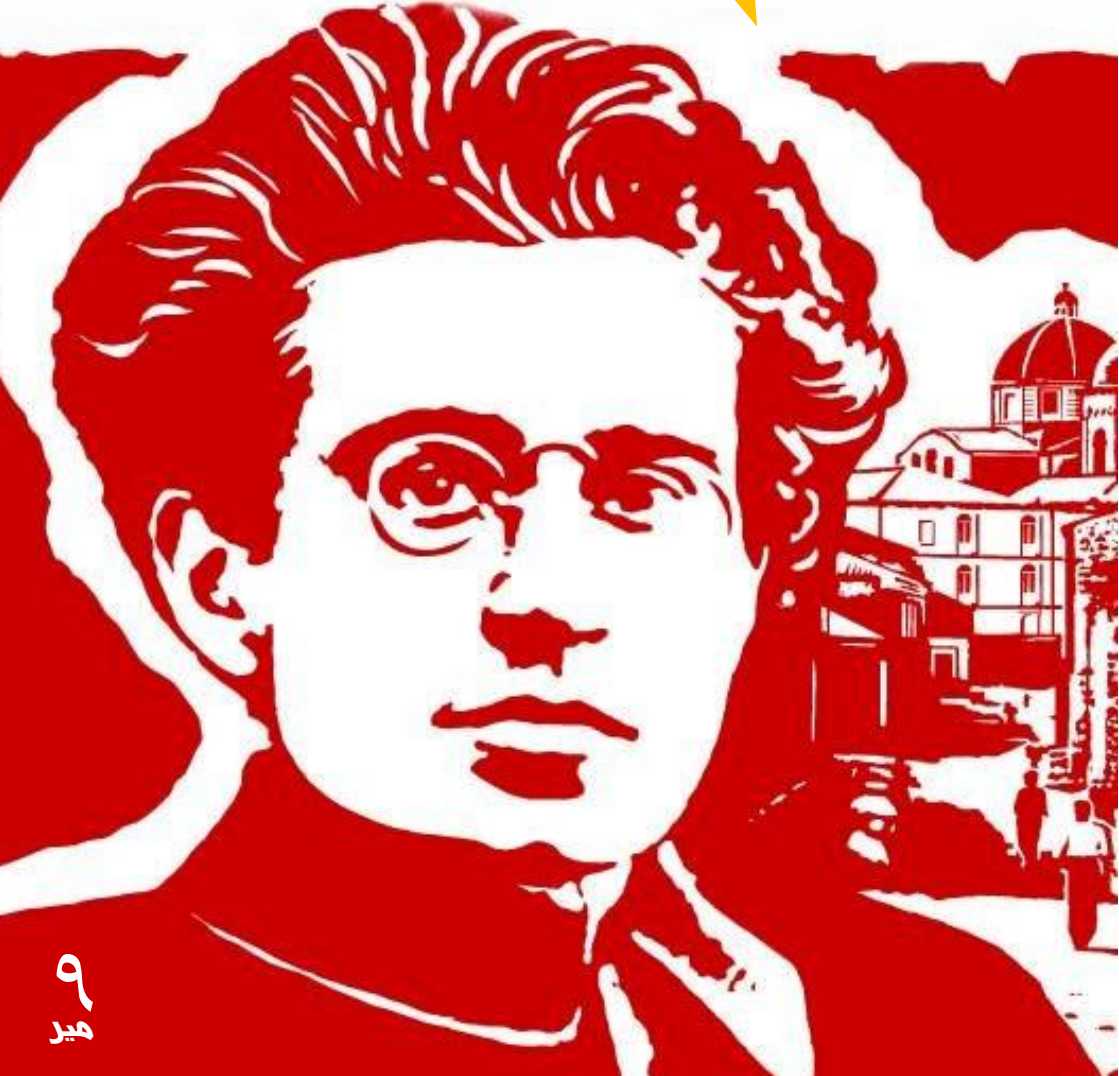


پیش بہ سوی جنگ موضوعے

گرامشے درادامہ و کسست از مارکسیسم - لنینیسم

امیل کے
ترجمہ شہاب آشکار





پیش بہ سوی جنگِ موضعی

گرامشے درادامہ وگسست از مارکسیسم - لنینیسم

امیل. کے

ترجمہ شہاب آتشکار

انتشارات میر

فهرست

۷	سخنی با خوانندگان
۱۵	پیشگفتار
۱۷	زمان آن رسیده که گرامشی را از زندان وارهانیم
۲۴	نقاط قوت و محدودیت‌های دولت و انقلاب لنین
۳۲	کانتکست تاریخی کار سیاسی گرامشی پیش از دفترهای زندان
۴۲	دفترهای زندان گرامشی: پیش به سوی جنگ موضعی
۶۹	منابع و مراجع

سخنی با خوانندگان

«من می‌خواهم به این بحث بپردازم که [ایده‌های گرامشی - م] در مفهوم‌پردازی مجددِ استراتژی کمونیستی امروز، از اهمیت بسیاری برخوردار است. اکنون زمان آن فرارسیده است که برخی از این ایده‌ها را از غل و زنجیر آکادمی لیبرال رها سازیم.»

فارغ از هر توضیح دیگری، همین برش کوتاه از نوشتهٔ امیل کی. از رفقای ابتکار انقلابی (*Revolutionary-Initiative*) کانادا می‌تواند انگیزه‌ای باشد برای اینکه این مقاله را مطالعه کنیم، و دیگران را نیز به مطالعهٔ آن فرا بخوانیم. حتی اگر فرمول‌بندی‌های موجود در نوشته با کانتکست جامعه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم ارتباط بلاواسطه نداشته باشد و حتی اگر با صد در صد آنچه که در مقاله آمده، موافق نباشیم. همانطور که نویسنده هم اشاره می‌کند در طول تاریخ معاصر، میراث تئوریک آنتونیو گرامشی به‌واسطهٔ دو گرایش ظاهراً متخاصم از توجه شایسته و بایستهٔ جنبش بین‌المللی کمونیستی بی‌بهره مانده است. دو گرایی که علیرغم هرگونه اختلاف فیما بین، بر این نکته توافق دارند که گرامشی یکی از آتوریت‌های نظریه‌پردازی ضد-لنینیستی و چپ «دگراندیش» است. از یک سو گرایش چپ نو/لیبرال به گرامشی مقام قدسی خالق یک سیستم فکری در تخالف و حتی در تخاصم با «مارکسیسم روسی» (تو بخوان لنینیسم) را اعطا می‌کند و از دیگر سو جریانات علی‌الظاهر مدافع لنینیسم ضمن پذیرفتن تلویحی یا صریح مغایرت نظرات گرامشی با لنینیسم، خواسته یا ناخواسته



خدمات تئوریک وی را بی‌اهمیت جلوه می‌دهند و تنها به تصویرپردازی از او به عنوان یک قربانی معصوم فاشیسم اکتفا می‌ورزد. به‌طور خلاصه هر یک از این دو گروه تعلق عناصر پایه‌ای دستگاه نظری گرمشی به ارتدوکسی مارکسیستی-لنینیستی را انکار و هرگونه شباهت و تطابق میان روش و استنتاجات این دو دستگاه فکری - به‌زعم آنان کاملاً متمایز - را صرفاً مواردی فرعی و تصادفی تلقی می‌نمایند.

در کشور ما دلایل مشخصی وجود دارد که به حاشیه رفتن گرمشی به هر کدام از دو طریق فوق حادثر و افراطی‌تر صورت پذیرد. اما در واقع این دسته اول یعنی جریان چپ/نولیبرال است که به‌واسطه سال‌ها استمرار شکست استراتژیک و عقب‌نشینی تشکلات لنینیست یا مدعی لنینیسم، مکتوم ماندن پراتیک سیاسی رادیکال و رکود رزمندگی سازمان‌یافته کمونیستی در عرصه سیاسی ایران، موضع فرادستی را اختیار کرده است. البته که حصول این فرادستی صرفاً معطوف به علل سلبی فوق نبوده و ضمن اینکه طبیعتاً عقب‌نشینی جنبش انقلابی در مقیاس ملی و بین‌المللی و سرکوب و متلاشی گردیدن قهرآمیز سازمان‌ها و تشکلات کمونیست رزمنده ایران طی دهه‌های اخیر بدان دامن زده است، اما مهم‌تر از همه ریشه در توان زیست مسالمت‌آمیز چپ/نولیبرال در دل دستگاه‌های ایدئولوژیک حاکم دارد؛ سبک زیستی که امتیازات قابل توجهی را برای ادامه حیات - گرچه حیات نباتی - این مدل «چپ» در چارچوبه نظم حاکم به ارمغان می‌آورد.

اگرچه چپ/نولیبرال عمدتاً خود را میراث‌دار و مدیون ایده‌های گرمشی می‌خواند، اما در حقیقت به واسطه تحریف و از ریخت انداختن چارچوبه فکری او - آن هم از موضعی فرادستی که در بالا بدان اشاره شد - خطری جدی‌تر برای سرپوش گذاشتن بر خدمات مهم گرمشی به تکامل تئوری کمونیستی محسوب می‌گردد. این کارکرد تحریف‌آمیز به‌طور مشخص سعی می‌کند یکی از دو گرایش زیر و یا ترکیبی از هر دو را دنبال نماید: ۱) عرضه اندیشه گرمشی در بسته‌بندی‌هایی سترون، بی‌خطر و زدوده از تمامی مباحث جدی وی در حوزه سیاست (سیاست به‌مفهوم مارکسیستی و نه به‌مثابه



مقوله‌ای اکلکتیکی و مبتدل)، سازماندهی و استراتژی و تاکتیک‌های مبارزه که هسته آثار گرامشی را تشکیل می‌دهند. (۲) همخوان نمایی ایده‌های رادیکال گرامشی در خصوص لزوم کاربست جنگ موضعی طولانی‌مدت در سنگرهای داخلی جامعه مدنی با مقاصد سازش‌کارانه و قرائت آموزه‌های میلیتانت وی در چارچوبه تنگ و حقیر فرمیستی.

ایده‌های انقلابی و رزمنده گرامشی که خود در زندان‌های فاشیسم از درج و نشر جامع آن‌ها به هر طریق ممکن کوتاه نیامد، توسط مکانیزم جریان اصلی «چپ» در قلمروهای آکادمیک و حوزه نشر و انتشار به‌نحوی وارونه، سر و ته زده، عاری از و یا حتی با قائل شدن نقش فرعی برای مباحث کلیدی معطوف به کسب قدرت سیاسی، مسائل استراتژی، سازماندهی سیاسی و نظامی توده‌ها، تشکیل و بسط حزب کمونیست انقلابی (شهریار نوین) و در عوض محدود به لفاظی پر آب و تاب حول آرای وی در حوزه‌های کم‌خطرتر نظیر فلسفه و فرهنگ به خورد مخاطبان داده می‌شود. گرامشی - دوستان فرمیست و لیبرال‌مآب فعال در حوزه فرهنگ و نشر رسمی/شبه‌رسمی می - کوشند با توسل به تئوری‌های او درباره دولت، جامعه مدنی، هژمونی و «جنگ موضعی»، این کارکرد مماشات‌گرایانه خود در حوزه مذکور را توجیه نمایند، اما در واقع به‌نحو طنزآمیزی بر خلاف روح رادیکال نظریات گرامشی و در راستای تحریف و به ابتذال کشاندن آن حرکت می‌کنند. عرضه آراء و ایده‌های گرامشی توسط اینان - لابد به‌زعم خودشان به‌مثابه شکلی از «جنگ موضعی» (!) بر سر هژمونی - از آنجا که مگر ارائه سیستماتیک تصویر وارونه و یا در بهترین حالت محدود و سر و ته زده از واقعیت نیست، معنایی جز تن دادن به همزیستی مسالمت‌آمیز و رد عملی حتی کوچک‌ترین جلوه‌های «جنگ موضعی» در این حوزه جامعه مدنی نخواهد داشت. و بدین ترتیب جنگ موضعی کذایی مورد ادعای این قبیل گرامشی‌دوستان (که دوستی‌شان منهای مؤلفه صداقت بیش‌تر به دوستی خاله‌خرسه می‌ماند) در سنگرهای جامعه مدنی - و البته فراموش نشود صرفاً در حوزه‌های فکری و فرهنگی جامعه مدنی - که ابتدائاً قرار بود به‌دور از



قائل شدن هر گونه جایگاهی برای حزب و جبهه انقلابی، ارتباط مشخص «عنصر کادر» با «عنصر توده»، نقشه‌مندی انقلاب، قهر انقلابی و ... (خط قرمزهای چپ نو/لیبرال) برای تسخیر مواضع حکومت در قلمروی هژمونی به کار برده شود، در واقع امر به ابزاری در خدمت به سدِ دینامیزم انقلابی ایده‌های گرامشی، به انفعال کشاندن نیروهای مترقی و عقب راندن آنان از مواضع اساسی و اصول سیاسی-ایدئولوژیک‌شان بدل می‌گردد و در عوض راه را برای مستولی گردیدن تفاسیر رفرمیستی و سیطره هر چه مستحکم‌تر هژمونی بورژوازی هموار می‌سازد.

بنابراین هرآینه نتوانیم تفاوت‌های کلیدی میان جنگ موضعی از دیدگاه گرامشی و جنگ موضعی در دکترین چپ نو/لیبرال را تمیز دهیم، در غلطیدن به انکار خدمات عظیم گرامشی، علی‌الخصوص در رابطه با این مفهوم کلیدی و جایگاه محوری آن در فرمول-بندی سیستم فکری وی اجتناب ناپذیر است. چپ نو/لیبرال به تاسی از پایه‌های طبقاتی خود و با بازتاب این منافع مادی در تئوری می‌کوشد «جنگ موضعی» را از چارچوبه‌اش به‌مثابه یک استراتژی جامع مبارزه انقلابی و در پیوند با ابزارهای سازمانی مجری این استراتژی و به‌طور خلاصه از کانتکستی که قرار است در ارتباط با آن عمل آن کند، خارج نماید و در عوض به‌مثابه آنتاگونیستی تمام قد در برابر مفهوم انضباط حزب لنینی و اصل سانترالیسم دموکراتیک قرار دهد. چپ نو/لیبرال درست برخلاف گرامشی که مفصلاً و با وسواس کوشیده است مفهوم «جنگ موضعی» را به‌مثابه راه‌حلی برای فائق آمدن بر ناکارآمدی نظریات مبتنی بر «جنگ مانوری سریع» و قیام‌گرایی مطرح کند، تلاش دارد تا به‌نحوی مغالطه‌آمیز آن را بدیل اندیویدوالیستی (ولنگار و تابع دلخواه افراد) مبارزه سازمان‌یافته و نقشه‌مند پرولتاریا و متحدین‌اش تحت رهبری حزب کمونیست تصویر نماید و با تشبث به تحریف و ابتذال پیچیده در زوررق تخصص و نخبگی آکادمیک، ضمن ارضاء حوائج فردی مسلک احاد طبقه متبوع خود، عملاً آموزه-های گرامشی را در قید و بند رفرمیستی مسلول سازد.



بدین ترتیب *گرامشی* در یک تصویر پردازی بی‌شمارانه به واعظی حقیر تبدیل می‌شود که جز از برای اعتلای فرهنگ و فلسفه و اندیشهٔ نوع بشر از یک سو و/یا برای بخشیدن رنگ و رویی مارکسیستی و میلیتانت به استراتژی‌های رفرمیستی و سازشکارانه از دیگر سو وعظ نمی‌کند؛ این رویکرد دوگانه مُصر است تصویری کاریکاتورگونه و عاری از هویت سیاسی-سازمانی مشخص *گرامشی* جا بیاندازد که آنچه بدان می‌اندیشد و آنچه می‌گوید از عرصهٔ سیاستِ کنکرت فرسخ‌ها فاصله دارد و/یا پشتوانهٔ اتوریترار تدوین سیاست‌های رفرمیستی و مماشات‌جو است. موضع فرادستی این رویکرد در پرتوی آنکه برای پیشبرد اهداف‌اش با تمام وجود به امکانات و امتیازات منتج از همزیستی مسالمت‌آمیز در ساختار حاکم اتکا می‌کند، به‌معنای آن است که حتی بعد از گذشت نزدیک به هشتاد سال *گرامشی* هنوز از زندان رها نشده و بالتبع پروژه‌رهایی وی از زندان نیز باید همچنان در دستور کار قرار داشته باشد. امری که محقق نمی‌گردد مگر به دست توانای هم‌طبقه‌ای‌های او، یعنی پرولتاریای انقلابی.

از این رو مقالاتی از این دست که می‌کوشند به‌طرزی ایجابی خدمات *گرامشی* در جهت تکامل تئوری انقلابی پرولتاریا را ولو با تمرکز بر کانتکتست کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته بررسی کنند، از اهمیتی ویژه برخوردار می‌گردند. همچنین باید به این نکته اشاره نمود که با وجود آنکه *گرامشی* در فرمول‌بندی نظرات‌اش اساساً بر وضعیت کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، «آنجا که «جامعهٔ مدنی» به ساختاری بسیار بغرنج بدل شده و در برابر «تاخت و تازها»-ی فاجعه‌بار عنصر آئی اقتصادی (بحران‌ها، رکودها و غیره) مقاومت می‌کند» متمرکز است، اما این بدان معنا نیست که آموزه‌های وی فاقد هرگونه تاثیر و نفوذ در استراتژی و تاکتیک‌های مبارزهٔ انقلابی در کشورهای تحت سلطه و به‌کلی بی‌ربط با کانتکتست انقلاب در این قبیل کشورهاست. توسعهٔ نسبی زیرساخت‌ها و نیز روساخت‌های مدرن سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه - به‌ویژه در زمینهٔ آموزش و حوزه‌ها و نهادهای تابع آن - گرچه اساساً هدف تسهیل بهره‌کشی امپریالیستی را دنبال می‌کند، ولی در عین حال فرصت‌هایی را برای پرولتاریا در زمینهٔ



توسّل به جنگ موضعی در چارچوبهٔ جامعهٔ مدنی بورژوازی فراهم می‌آورد: جنگ موضعی برای توسعه و جهش در امر تدارک و یاری به شکوفایی و رشد «جنگ طولانی مدّت خلق» که همچنان استراتژی جامع پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی در کشورهای تحت سلطه را تشکیل می‌دهد. چنانکه در پیشروترین و مؤثرترین جنگ‌های خلق نیمهٔ دوم قرن بیستم (در هند، فیلیپین، نپال و پرو)، پیروزی‌های پرولتاریا در جنگ‌های موضعی برپا شده در صحن دانشگاه‌ها، نهادهای تربیت آموزگاران و حوزه‌ها و اجتماعات ادبی و فرهنگی، در امر تدارک جنگ طولانی مدّت خلق و یاری به آن در مقاطع مختلف نقشی بسیار موثر ایفا نمود. ما در آینده اثر دیگری از نشریهٔ رفقای **ابتکار انقلابی** را منتشر خواهیم نمود که اختصاصاً به تاثیر پراهمیت آموزه‌های *گرامشی* در امر تدارک جنگ طولانی مدّت خلق در یک کشور تحت سلطه می‌پردازد.

درک خدمات *گرامشی* به تئوری انقلابی پرولتاریا میسر نمی‌گردد مگر آنکه مرز روشنی با خرافات ایدئولوژیک آکادمی لیبرال - به‌مثابهٔ جزء و شکلی از ایدئولوژی بورژوازی حاکم - ترسیم نماییم و این نیز به نوبهٔ خود تنها زمانی امکان‌پذیر است که ابتدائاً خود را به عالی‌ترین سنتز از تئوری انقلابی کمونیستی یعنی مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم مسلّح نماییم. در غیر این صورت نمی‌توانیم به معیارهای صحیح و دقیقی دست یابیم که ما را از درغلطیدن به دو بی‌راههٔ شایع یعنی تفاسیر لیبرالی و یا دگماتیک از آموزه‌های *گرامشی* بازمی‌دارند. در همین حین باید قادر گردیم که بر مبنای معیارهای مذکور، دستگاه فکری و فرمول‌بندی‌های *گرامشی* را به نحوی کنکرت مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم و خدماتی که وی به تئوری انقلابی طبقهٔ کارگر ارائه داده است را بیرون بکشیم. مقالاتی از این دست با رویکردی که به مسئله دارند، می‌توانند الگویی مفید برای ما در راستای آنالیز و سنتز به نحوی اصولی و در عین حال خلاقانه باشند.

این مقاله که پیش‌تر در صفحهٔ فیسبوکی **تالیف و ترجمهٔ مائوئیستی** منتشر گردیده بود، اکنون پس از مختصری ویراستاری در یک مجلد در اختیار خوانندگان قرار



می‌گیرد. لازم به ذکر است که تمامی تصاویر و پانویشت تصاویر موجود در این مقاله، مربوط به متن اصلی می‌باشد. در بخش یادداشت‌ها نیز به جز مواردی که در پایان آن عبارت {یادداشت نگارنده} درج شده، الباقی توسط مترجم اضافه گردیده‌اند.

همانطور که نویسنده در ابتدا اشاره می‌کند، قصد وی بر این بوده است که مقاله حاضر بخش دومی نیز داشته باشد. لیکن به علت پاره‌ای مقتضیات، نگارش بخش دوم که از قرار معلوم اساساً معطوف به گام‌های موازی مائو و گرامشی در تکامل مارکسیسم-لنینیسم - گرچه با نقطه عزیمت قرار دادن کانتکست‌های متفاوت خود - بوده است، محقق نگردید. با این وجود، از آنجا که همین بخش از مقاله - مستقل از بخش نانوشته بعدی - طرح کلی بالنسبه جامعی از راهگشایی‌های اندیشه گرامشی ارائه می‌دهد، نسبت به انتشار آن مبادرت می‌ورزیم و همچنین در آینده خواهیم کوشید مقالات و رسالات دیگری را در راستای آنچه مدنظر رفیق / امیل کی. برای نگارش بخش دوم این مقاله بوده است، به خوانندگان فارسی زبان عرضه داریم.

انتشارات میر

خرداد ۱۳۹۶

پیشگفتار

پیش به‌سوی جنگ موضعی^۱ که در اواسط سال ۲۰۱۳ منتشر شد، قرار بود بخش اول از یک مقاله دو بخشی دربارهٔ گرامشی و مائو باشد. عنوانی که در آن زمان برای بخش دوم مقاله در نظر گرفته بودم، جنگ طولانی‌مدت خلق و جنگ موضعی: گسست‌های موازی مائو و گرامشی از لنینیسم؟^۲ بود و قصد این را داشتم که طی آن به کندوکاو در آنچه به باور من توازی‌های قابل توجه میان گرامشی و مائو در رابطه با مسائلی از قبیل حزب انقلابی، ماهیت بلندمدت بنای استراتژی انقلابی به‌سوی قدرت دوگانه و غیره است، پردازم. اما متأسفانه به‌واسطه کار تئوریک مهم دیگری که مورد نیاز سازمان ما بود، این پروژه متوقف گردید.

در ادامه می‌خواهم از رفیق قدیمی‌ام مکسول تشکر کنم که برای اولین بار توجه من را به وجود توازی‌های برجسته میان گرامشی و مائو و همچنین اهمیت عظیم مطالعه گرامشی در راستای تلاش‌های امروزمان برای مفهوم‌پردازی دوباره استراتژی کمونیستی در مراکز امپریالیستی جلب نمود.

آمیل کی.

اوت ۲۰۱۵

یادداشت‌ها

- 1) *Towards the War of Position: Gramsci in Continuity and Rupture with Marxism-Leninism*
- 2) *Protracted People's War and the War of Position: Parallel Ruptures of Mao and Gramsci with Leninism?*

زمان آن رسیده که گرامشی را از زندان و رهانیم

در میان چهره‌های پیشتاز جنبش بین‌المللی کمونیستی قرن بیستم – لنین، استالین، هوشی مین و ... – به آنتونیو گرامشی، رهبر حزب کمونیست ایتالیا – علیرغم مقامی قدسی که نزد آکادمی لیبرال یافته – کمتر از بسیاری دیگر پرداخته شده است. درست است که او انقلابی پیروزمند را رهبری نکرد، اما هیچ حزب کمونیست دیگری هم در کشورهای امپریالیستی نبود که موفق به این کار شود. به‌علاوه، بخش عمده نظریه‌پردازی گرامشی – و مشخصاً بدیع‌ترین و نافذترین متون او – که در وضع اسارت در زندان‌های فاشیستی ایتالیا نگاشته شده، در بردارنده تأملات وی در خصوص استراتژی کمونیستی بود. اندیشه گرامشی بعد از مرگ‌اش و تا به امروز به کلی خارج از دسترس جنبش بین‌المللی کمونیستی و حتی حزب کمونیست ایتالیا^۱ بوده است. حتی بعد از جنگ درون امپریالیستی دوم (جنگ جهانی دوم) که *دفترهای زندان*^۲ او از محل نگهداری امن‌شان در اتحاد شوروی به ایتالیا بازگردانده شد، محتوی انقلابی ایده‌های او در حصار رویزیونیسم «اورو کمونیست‌ها» که *تولیاتی*^۳ از حزب کمونیست ایتالیا آنان را سردمداری می‌کرد، باقی ماند. در پی آن آکادمیسین‌های لیبرال نیز به زدودن هر چه بیش‌تر مضامین کمونیستی آشکار از اندیشه‌های گرامشی همت گماردند.

به این دلایل می‌توان گفت که در بهترین حالت گرامشی تأثیری بسیار ناچیز بر استراتژی کمونیستی قرن بیستم گذاشته است. اما او در رابطه با چالش‌های پیش روی جمع قوای انقلابی در کشورهای امپریالیستی حرف‌های بسیاری برای گفتن دارد که نباید ناشنیده باقی بمانند، و من در اینجا می‌خواهم به این بحث بپردازم که [ایده‌های گرامشی – م] در مفهوم‌پردازی مجدد استراتژی کمونیستی امروز، از اهمیتی بسیار



برخوردارند. اکنون زمان آن فرارسیده است که برخی از این ایده‌ها را از غل و زنجیر آکادمی لیبرال رها سازیم.

فراگیر شدن بحران انقلابی در سال‌های متعاقب جنگ [جهانی اول - م]، در سرتاسر بین‌الملل کمونیستی محدودیت‌هایی جدی بر سرچگونگی درک و کاربست «راه اکتبر» - که بلشویک‌ها الهام‌بخش آن بودند - برای برپایی انقلاب را آشکار ساخت. قیام‌های ملهم از انقلاب روسیه در سال‌های متعاقب جنگ - از اروپا و امریکای شمالی^۴ گرفته تا قیام‌های مغلوب ۱۹۲۷ در چین - تماماً به شکست انجامیدند. امروز حزب کمونیست انقلابی کانادا^۵ و حزب کمونیست نوین ایتالیا^۶ (با وجود برخی تفاوت‌های مفهومی) بر این نظر هستند که این [شکست‌ها - م] حاصل استراتژی‌ای نامناسب، یعنی استراتژی قیام‌گرایانه که به انعطاف‌پذیری و سخت‌جانی دولت کم بها می‌دهد، بوده‌اند و [برای غلبه بر دولت - م] چیزی هم‌مطراز با [استراتژی - م] جنگ

در مارس ۱۹۲۷، اتحادیه عمومی کار در شانگهای، تحت رهبری حزب کمونیست چین علیه جنگ‌سالاران و در دفاع از ارتش ملی گرای انقلابی به رهبری گومیندان (کمونیست‌ها خود عضو گومیندان بودند) که در حال نزدیک شدن به شانگهای بود، یک اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه با شرکت حدود ۶۰۰ هزار کارگر براه انداخت (تصویر سمت چپ). چیان‌کای‌شک در همین حین که به‌طور علنی اتحادیه‌ها را ستایش می‌نمود، در خفا با حمایت بورژوازی و تبه‌کاران به برپایی یک شبه‌نظامی پرداخت تا نیروهای کمونیست را به خاک و خون بکشد.

در ۱۲ آوریل این عناصر شبه‌نظامی ضدانقلابی یک سری حملات را علیه اتحادیه‌های بزرگ شهر و کارگران حالا خلع سلاح شده (تصویر سمت راست) آغاز کردند. اعضای اتحادیه خلع سلاح، بازداشت و سلاخی شدند. وقتی اهالی شهر، کارگران و دانشجویان در روز بعد دست به تظاهرات اعتراضی زدند، با آتش نیروهای گومیندان و اعدام که تا یک هفته ادامه داشت، مواجه شدند. سازمان‌های اتحادیه عمومی کار غیرقانونی اعلام شدند و تمام فعالیت‌های اعتصابی در شهر موقوف گردید. در این زمان، حزب کمونیست چین بر مبنای یک استراتژی مبتنی بر قیام شهری و متکی به پرولتاریا عمل می‌نمود. این حوادث حزب کمونیست را به تغییر رویه به جنگ طولانی مدت خلق در مناطق روستایی و تبدیل دهقانان به نیروی اصلی انقلاب تشویق نمود.





طولانی‌مدت خلق مورد نیاز است. مایلم این مسئله را (به‌نحوی که بر نقد قیام‌گرایی توسط حزب کمونیست انقلابی کانادا و حزب کمونیست نوین ایتالیا مبتنی گردد) با کمی کاوش عمیق‌تر در اینکه امروزه دولت و قدرت بورژوایی چگونه در بطن مارکسیسم انقلابی درک می‌گردند، علی‌الخصوص به‌واسطهٔ مقایسهٔ دولت و انقلاب لنین با *دفت‌های زندان گرامشی*، پی بگیرم. مفهومی از دولت که در رسالهٔ *دولت و انقلاب*^۷ لنین (منتشره در سال ۱۹۱۷) عرضه گردیده بود، وسیعاً در جنبش بین‌المللی کمونیستی مورد پذیرش واقع گشت و به نوبهٔ خود از رویکردی قیام‌گرایانه به انقلاب و یک تعریف کاملاً مشخص از حزب پیشتاز خبر می‌داد. خواه اینکه پیروزی انقلاب روسیه باید به وقوع احتمالی یک تلاقی^۸ مشخص تاریخی نسبت داده شود و خواه آنکه رژیم‌های ارتجاعی در پی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ برای [مقابله با-م] انقلاب پرولتری آمادگی بیش‌تری داشتند، - احتمالاً هر دو فاکتور نقش ایفا می‌کنند - «راه اکتبر» هر جای دیگر که به‌کار بسته شد، تنها به شکست‌های خونین منتج گردید. و برآمده از ژرفای این شکست‌ها، *آنتونیو گرامشی* در خط مقدم تبیین و تشریح^۹ یک استراتژی جامع‌تر برای پیشبرد انقلاب پرولتری در کشورهای قرار داشت که در آنجا مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری و هژمونی بورژوازی تکامل بیش‌تری یافته بودند.

خدمات *گرامشی* به تئوری کمونیستی بسیار است. از این میان اما، شرح و بسط^{۱۰} اساسی مفهوم‌پردازی دولت بورژوایی، یکی از مهم‌ترین خدمات وی محسوب می‌گردد؛ [شرح و بسطی-م] که به ارتدوکسی مارکسیستی-لنینیستی تبیین شده در *دولت و انقلاب لنین* تعلق دارد، اما در همان حین که بر عناصر متشکلهٔ آن متکی است، از آن بسی فراتر می‌رود. از این رو، ایده‌های *گرامشی* در وحدت با عناصر لنینیسم و نیز گسست از آن قرار دارد. مشتمل گردیدن جامعهٔ مدنی بورژوایی در بطن نظریه‌پردازی دولت بورژوایی توسط *گرامشی*، به شرح و بسط یک نظریهٔ قدرت و تسلط طبقاتی می‌انجامد که فراگیرتر از نظریهٔ لنین در این رابطه است. و در چنان راستایی، این درک



از قدرت طبقاتی طی مفهوم‌پردازی‌اش از تجمیع قوای انقلابی، استراتژی کمونیستی را به‌مثابه امری بلندمدت‌تر (با تفاسیر رفرمیستی اشتباه گرفته نشود) به ما عرضه می‌دارد.



دوران گرامشی به‌واسطهٔ گذشت هشتاد سال و کانتکتستی بسیار متفاوت، از دوران ما جدا می‌گردد، اما در این میان شباهت‌های معینی نیز وجود دارد. در پس موج تلاش‌های قیام‌گرایانهٔ مغلوب در جنبش بین‌المللی کمونیستی، **دفترهای زندان گرامشی** پروژه‌ای برای مفهوم‌پردازی دوبارهٔ^{۱۱} کمونیستی را کلید می‌زند که هنوز هم می‌بایست به‌شکلی شایسته توسط جنبش بین‌المللی کمونیستی پی‌گرفته شود.

بر مبنای یک ارزیابی انتقادی مجدد از مفهوم دولت و انقلاب نزد *لنین*، می‌توانیم رئوس ادامه و گسست گرامشی از *لنین* را کشف نماییم. بحث این مقاله آن است که درک این رئوس، نه‌تنها برای نجات ایده‌های گرامشی از چنگال تملک آکادمی لیبرال،

بنای یادبود در حال ساخت برای گرامشی در یک مجموعه مسکونی در بروکس در سال ۲۰۱۳. بلکه مردم هنوز گرامشی را با دوران خود بی‌ربط نمی‌دانند.



بلکه برای تعیین جایگاه این ایده‌ها در بستر پروژه مفهوم‌پردازی دوباره استراتژی کمونیستی امروز نیز از ضرورتی بنیادین برخوردار است.

یادداشت‌ها:

1) Partito Comunista d'Italia

2) Prison notebooks

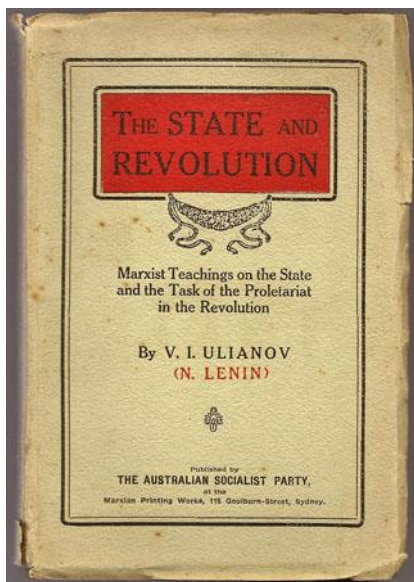
۳) پالمیرو تولیاتی [Palmiro Togliatti (1893-1964)] از اعضای برجسته حزب کمونیست ایتالیا بود و در دو مقطع زمانی سمت دبیر کلّی این حزب را برعهده داشت. در اواسط دهه ۱۹۵۰ تولیاتی به یکی از پیشگامان رویزیونیسم نوین بدل گردید که پس از مرگ استالین، در جنبش بین‌المللی کمونیستی شیوع یافته بود. تولیاتی و حزب تحت رهبری او در عملی‌سازی گرایش‌های رویزیونیستی خود حتی از حزب کمونیست اتحاد شوروی به رهبری خروشچف نیز سبقت جستند. بعدها نیز تولیاتی با طرح نظریه «پلی‌ستریسم» پایه‌های جنبش رویزیونیستی مدّ روز دیگری را بنیان گذاشت که به اورو کمونیسم (Eurocommunism) معروف گردید. اورو کمونیسم مدافع بلافصل محوریت روش‌های پارلمانتاریستی و رفرمیستی و شرکت در کابینه دولت‌های بورژوائی برای کسب قدرت سیاسی بود. سردمداران اورو کمونیسم برای فرمول‌بندی این تئوری از مفاهیم و ترمینولوژی گرامشی - که با نهایت دقّت از ماهیت و بنیان‌های انقلابی‌اش تهی گردیده بودند - بهره می‌جستند. این نظریه به‌خصوص با حمله قوای نظامی شوروی به پراگ و بعدها با فروپاشی بلوک شوروی وسعت نفوذ و مقبولیت بیش‌تری در میان بقایای احزاب رویزیونیست و طرفداران‌شان یافت.

۴) در ظرف مدّت پایان جنگ تا شکست خیزش ۱۹۲۳ آلمان، در بیش‌تر کشورهای غربی و اروپایی قیام‌هایی به راه افتاد. شورش گرین‌کورن/اوکلاهما [امریکا-م] و اعتصاب عمومی



وینی‌پگ [کانادا- م]، دو تلاش برجسته برای انقلاب پرولتری از طریق قیام در امریکای شمالی، هرکدام حداقل تا حدودی ملهم از انقلاب روسیه بودند. با این تفاوت که در آن‌ها اثری از حزب کمونیست نبود. برای آشنایی بیش‌تر با اعتصاب عمومی وینی‌پگ نگاه کنید به **وقتی که دولت به خود لرزید: چگونه ای.جی اندروز و کمیته شهروندان اعتصاب عمومی وینی‌پگ را در هم شکستند** (تورنتو: انتشارات دانشگاه تورنتو، ۲۰۱۰) اثر **راینهولد کرامر و تام میچل**. و برای آشنایی با شورش گرین‌کورن نگاه کنید به **رویاهای انقلاب: اوکلاه‌ها، ۱۹۱۷** نوشتهٔ رکسانه دونبار-اورتیز و جان ووماک جونپور. (مانتلی ریویو، نوامبر ۲۰۱۰، دفتر ۶۲، شمارهٔ ۶) {یادداشت نگارنده}

- 5) Revolutionary Communist Party of Canada
- 6) (nuovo)Partito comunista italiano
- 7) *The state and revolution*
- 8) Conjunction
- 9) Articulation
- 10) Elaboration
- 11) Reconceptualizing



آیا کتابی با وجود این درجه از اهمیت،
کلام آخر دربارهٔ دولت و انقلاب است؟

نقاط قوت و محدودیت‌های دولت و انقلاب لنین

چنان که عنوان رسالهٔ **دولت و انقلاب لنین** نشان می‌دهد، دولت و انقلاب دو مسئلهٔ درهم تنیده‌اند و مسئلهٔ اول (دولت-م) می‌بایست پیش از مسئلهٔ دوم (انقلاب-م) پاسخ یابد. چگونگی مفهوم‌پردازی دولت، بنیان و پیش‌نیاز چگونگی مفهوم‌پردازی انقلاب مورد نیاز برای برانداختن آن است.

رسالهٔ **دولت و انقلاب** در گیرودار جنگ درون امپریالیستی اول (جنگ جهانی اول-م) نگارش و در آستانهٔ انقلاب روسیه در اوت ۱۹۱۷ انتشار یافت. هدف از نگارش **دولت و انقلاب** پلمیکی دخالت‌گرانه و قاطع علیه تمام نیروهای رویزیونیست انترناسیونال



دوم و آلودگی آنان به «اعتقادات خرافی نسبت به دولت» (لنین، دولت و انقلاب، ص ۵) و بیش از همه علیه منشویک‌ها و اس‌ارها بود که پس از انقلاب فوریه از حکومت بورژوازی کرنسکی حمایت می‌کردند.

دولت و انقلاب لنین به دنبال احیاء ایده‌های مارکس و انگلس و یا «آن جوانب از آموزه‌های آنان که فراموش شده یا فرصت طلبانه تحریف شده‌اند»، بود (صفحه ۶)؛ «آموزه‌های واقعی مارکس درباره دولت» که می‌بایست آنها را «از نو زنده ساخت.» (صفحه ۷) در واقع لنین با توجه به غضب، به انحطاط کشیده شدن و تجدید نظر در برخی اصول اساسی پیش گذاشته شده توسط مارکس و انگلس از سوی **انترناسیونال دوم**، سلسله‌ای از نکات مورد تاکید مارکسیسم انقلابی را مطرح می‌نماید. پاره‌ای از این نکات به شرح ذیل است:

- «دولت محصول و تجلی آشتی‌ناپذیری تضادهای طبقاتی است» و بنابراین «وجود دولت ثابت می‌کند که تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیرند.» (صفحه ۸)؛
- دولت ابزاری برای استثمار طبقات تحت ستم است؛ و بالاخره اینکه،
- دولت مرکب از «گروه‌هایی ویژه از افراد مسلح است که زندان‌ها و امثالهم را در اختیار خود دارند» (صفحه ۱۰) و این در تقابل با «سازمان مسلح سرخود عمل‌کننده اهالی» است که پیش از پیدایش دولت وجود داشته است.

این دخالت‌گری‌های ایدئولوژیک در آستانه انقلاب روسیه، برای افشای قاطعانه ناتوانی دولت بورژوازی (که بعد از انقلاب فوریه تحت کنترل حکومت کرنسکی بود) در ایفای نقش نیروی میانجی برای حل آشتی‌ناپذیری طبقات در روسیه، از اهمیت اساسی برخوردار بود. نکته سوم در خصوص «گروه‌های ویژه افراد مسلح» در خدمت دیکتاتوری طبقاتی، بر نیاز به یک نیروی مسلح برای پرولتاریا جهت جایگزینی دیکتاتوری بورژوازی با دیکتاتوری انتقالی پرولتاریا تاکید می‌نماید. بخش قابل توجهی از کل رساله **دولت و**



انقلاب به دفاع از ضرورت تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه ابزاری برای سرکوب بورژوازی اختصاص داده شده است. چنانکه لنین طرح می کند:

«اپورتونیسیم پذیرش مبارزه طبقاتی را به نکتۀ عمده، یعنی به دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم، به دوران سرنگونی و محو کامل بورژوازی تعمیم نمی دهد... دولت طی این دوران، ناگزیر باید دولت دمکراتیک طراز نوین (برای پرولتاریا و به طور کلی برای تہی دستان) و دیکتاتوری طراز نوین (علیه بورژوازی) باشد.» (صفحة ۳۰-۳۱)

لنین با پافشاری بر این تزه‌های اساسی مارکسیسم در رابطه با مسئلۀ دولت، بر تحلیلی از دولت تاکید می نماید که در همین حین که - نظر به پیروزمندی انقلاب روسیه - از قرار معلوم در روسیه قابل کاربست بوده است، اما تقریباً برای دیگر دولت‌های غربی مقارن با این نوشته وی کمتر کاربست پذیر است. پافشاری ویژه لنین بر جوانب جابرانۀ دولت - به مثابه دیکتاتوری طبقه (ها)ی حاکم با «دسته‌های ویژه افراد مسلح» اش - در همین حین که از جایگاهی اساسی برخوردار است، قرین چشم پوشی بر آن جوانب قدرت بورژوایی است که ورای دستگاه سرکوب، در حیطة ایدئولوژی و جامعه مدنی که سلطۀ مبتنی بر رضایت در آنجا اعمال می گردد، - یعنی در قلمروی هژمونی - قرار دارند. مقصر دانستن لنین بابت عدم تکامل یک تئوری دولت که قابل کاربست در شرایط جوامع غیر از روسیه باشد، دشوار و احتمالاً اشتباه است. **دولت و انقلاب** در همین حین که به شکلی قابل بحث، در بردارندۀ مواضع جهان شمول مشخصی در رابطه با دولت بورژوایی است، دیدگاه جهان شمول تمام عیاری نسبت به دولت در شکل مدرن آن یا حتی [در شکل رایج - م] در دوران لنین ارائه نمی دهد.

آن جوانب قدرت بورژوایی که در قلمروی جامعه مدنی جای گرفته اند، حتی در عصر لنین در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی غربی به درجه‌ای مطلوب توسعه یافته بودند و مسلماً به واسطۀ گسترش وسیع پایگاه تولیدی سرمایه داری در بین دو جنگ درون امپریالیستی، توسعه‌ای هر چه فزون تر یافتند. گرمشی تفاوت‌های میان دولت



روسیه و دول اروپای غربی در هنگامهٔ انقلاب روسیه را تشخیص داد؛ او بیش از یک دهه بعد، این تفاوت‌ها را در **دفترچه‌های زندان** چنین بازتاب می‌دهد:

«در روسیه دولت همه چیز بود، جامعهٔ مدنی بافتی تُرد و تکامل نیافته داشت؛ در مقابل در غرب، بین دولت و جامعهٔ مدنی رابطه‌ای عمیق پدیدار آمده بود و هرگاه دولت به تزلزل می‌افتاد، ساخت محکم جامعهٔ مدنی به سرعت چهره برمی‌تافت. دولت صرفاً در مقام خندق پیشین بود که در پس آن شبکهٔ گسترده و نیرومندی از دژها و استحکامات قرار داشت.» (گرامشی [۱۹۳۲-۱۹۳۰]، **گزیده‌هایی از دفترهای زندان**، صفحهٔ ۲۳۸)

از این رو، قیام شهری که در روسیه به پیروزی رسید، کمتر از حدِ کافی برای واژگون کردن «دژهای محکم» تر رژیم‌های توسعه‌یافتهٔ سرمایه‌داری کارآمد بود. دوران بعد از جنگ، این مسئله را به قیمت شکست‌هایی عظیم به رخ جنبش پرولتری کشاند.

اما اعتبار عظیم لنینیسم در پی انقلاب روسیه و ضرورت عاجلِ ساختن یک جنبش بین‌المللی کمونیستی در کانتکست موقعیت انقلابی بعد از جنگ مترادف با آن بود که **حزب کمونیست اتحاد شوروی** به یک قطب جاذب بزرگ برای احزاب کمونیست جدید در سراسر جهان بدل گردد. در کانتکست موقعیت انقلابی دوران متعاقب جنگ که صفت‌بندی مجدد نیروهای کمونیست مورد نیاز عاجل بود، متاسفانه این تقلید و دنباله‌روی بود که بر ابتکار و نوآوری غالب گردید. در نهایت نظریه‌پردازی نابسندۀ دولت در جنبش بین‌المللی کمونیستی به کاربست کورکورانهٔ استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها در کانتکست‌هایی متفاوت با کانتکستی که این استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها اساساً در رابطه با آن فرمول‌بندی شده بودند، منتج گردید.

این بدان معنا نیست که هیچ کدام از خدمات لنین جهان‌شمول نبود و این خدمات نمی‌بایستی توسط احزاب کمونیست نوپا جذب می‌گردید. مفهوم لنینی حزب پیش‌تاز و الگوی بلشویکی، خود را در مقیاس جهانی از «احزاب توده‌ای» ورشکستهٔ سوسیال-دموکرات که پرولتاریا را تحت رهبری خرده‌بورژوازی، اشرافیت کارگری و اپورتونیست‌ها



قرار می‌دادند، متمایز ساخت. نظریهٔ امپریالیسم لنین نیز یکی دیگر از خدمات مهم تئوریک وی، نه تنها در امر پیشبرد انترناسیونالیسم و تکامل مواضع ضداستعماری در درون جنبش کمونیستی بلکه همچنین در تشریح رابطهٔ میان امپریالیسم و فساد بخش «بورژوا شده»-ی طبقهٔ کارگر بود. تمام این عناصر لنینیسم منجر به آن شد که صاف‌بندی مجدد کمونیستی در دورهٔ متعاقب جنگ، به‌شکلی وسیع بدان توسل جوید. اما در همین حین قدرت لنینیسم و گرایش به تقدیس آن در درون انترناسیونال کمونیستی، احزاب کمونیست را از وظیفهٔ تطابق و تکامل خلاقانهٔ مارکسیسم-لنینیسم با کانتکتست وطنی خود دور ساخت.

محدودیت مهم دیگر **دولت و انقلاب** که در اینجا باید بدان اشاره کرد، و با نوآوری‌های مفهومی گرامشی نیز بی‌ارتباط نیست، در خصوص فرضیهٔ «زوال دولت» بعد از انقلاب است، که لنین در کتاب‌اش از آن دفاع می‌کند. لنین از موضع *انگلس* بر سر مسئلهٔ «زوال دولت» مبنی بر اینکه تحقق آن تنها بعد از انقلاب پرولتری ممکن می‌گردد و امر جامعه سوسیالیستی است، دفاع می‌کند. لنین در برابر اپورتونیست‌ها که از این عبارت *انگلس* اساساً در تقابل با منظور او و برای موعظهٔ روند «تغییر آرام، یکنواخت و تدریجی، عاری از جهش‌ها و توفان‌ها و به دور از انقلاب» استفاده می‌کردند، بر موضع *انگلس* پافشاری می‌کند. [لنین ادامه می‌دهد-م] «*زوال* دولت بنا بر مفهوم متداول و شایع آن ... بدون شک اگر نفی انقلاب نباشد، سایه افکندن بر روی آن است.» (*دولت و انقلاب* ص ۱۶) این نکته توسط لنین تصریح می‌گردد که دولت بورژوازی «*زوال* نمی‌یابد... بلکه به‌دست پرولتاریا و در جریان انقلاب «*نابود*» می‌گردد. آنچه پس از این انقلاب *زوال* می‌یابد، همانا دولت پرولتری یا شبه‌دولت است.» (صفحهٔ ۱۷) پلمیک *انگلس* متوجه هم فرمیست‌ها و هم آنارشیست‌ها بود: علیه گروه اول به‌دلیل رد کردن انقلاب و علیه گروه دوم به‌دلیل ناتوانی در درک اینکه دولت (در تمامی اشکال‌اش) به‌راحتی و یک شبه «*نابود*» نمی‌گردد. لنین در چند صفحهٔ بعد مواضع‌اش را بیش‌تر روشن می‌کند، وقتی که می‌گوید: «*دولت پرولتری بلافاصله بعد از پیروزی*



راه زوال را در پیش خواهد گرفت، چرا که در جامعه عاری از تضادهای آشتی ناپذیر طبقاتی، دولت غیرضروری و ناممکن است.» (صفحه ۲۵)

لنین طی این تاکیدات بار دیگر به مقابله با تحریفات اپورتونیست‌ها می‌پردازد. اما آنچه دولت و انقلاب باید راجع به این مسئله بگوید، به واسطه عدم وجود جامعه سوسیالیستی تا آن موعده، تاریخاً محدود می‌گردد. لیکن آنچه که تجربه تاریخی جامعه سوسیالیستی پیامد انقلاب روسیه در پراتیک نشان می‌دهد، درست نقطه مقابل مفهوم زوال است؛ در درون جامعه سوسیالیستی، مبارزه طبقاتی نه تنها علیه دشمنان قدیمی یعنی بورژوازی، بلکه علیه دشمنان جدید نیز حدت می‌یابد. در پایان جنگ داخلی، بورژوازی و حامیان خارجی امپریالیست‌اش در روسیه از لحاظ نظامی شکست خوردند و بقایای بورژوازی روستا به واسطه سیاست‌های اشتراکی‌سازی اجباری در اواخر دهه ۲۰ از میان برداشته شد. اما این مانع ظهور یک بورژوازی نوین در درون اتحاد شوروی نگردید که به مرور به سوی اعمال نفوذ و رهبری نیل نمود و نهایتاً در دهه‌های بعد زمام حزب کمونیست اتحاد شوروی را به دست گرفت. تا آنجا که به اهداف این مقاله مربوط است، ذکر این نکته کافی می‌نماید که مبارزات طولانی مدت و قهرآمیز در درون اتحاد شوروی، از جنگ داخلی گرفته تا اشتراکی‌سازی اجباری، به طور حتم مهر و نشان خود را بر درک گرامشی از قدرت پرولتری مورد نیاز برای برپایی انقلاب در کشورهای دارای مناسبات اجتماعی به مراتب عمیق‌تر و قدرتمندتر سنگربندی شده بورژوازی، به جای گذاشته بود. این موهبت نصیب گرامشی شده بود تا با نگاه به گذشته جنبش دریابد که عظیم‌ترین چالش در برابر دیکتاتوری پرولتاریا نه صرفاً تصرف قدرت دولتی که حفظ آن و ابقاء دیکتاتوری پرولتاریا در برابر تمام دشمنان داخلی و خارجی در حین هر چه نزدیک و نزدیک‌تر ساختن جامعه سوسیالیستی به کمونیسم است. پس از طرح چنین مسئله، این پرسش مطرح می‌گردد که در برپایی یک انقلاب کدام اشکال از قدرت پرولتری مورد نیاز است تا بعد از انقلاب، دیکتاتوری پرولتاریا به بهترین شکل ممکن مصون و محفوظ نگه داشته شود؟ پاسخ به این پرسش مستلزم بازاندیشی در هر دو



شکل دولت - دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا - است. و پاسخ گرامشی به این پرسش‌ها یک استراتژی انقلابی بلندمدت است که به شرح و بسط شکل حزب لنینیستی و استراتژی کمونیستی از طریق مفصل‌بندی^۳ رابطه میان حزب و سازمان‌های توده‌ای می‌پردازد. - امری که [تا آن زمان - م] هنوز در جنبش بین‌المللی کمونیستی صورت نپذیرفته و تنها در حزب کمونیست چین در آغاز راه شکل‌گیری بود.

یادداشت‌ها:

۱) در ادامه این بخش تمام نقل‌قول‌ها مگر مواردی که ذکر آن خواهد رفت، از کتاب *دولت و انقلاب* لنین آورده شده‌اند. شماره صفحه ذکر شده در انتهای هر نقل‌قول، احتمالاً مربوط به نسخه انگلیسی *دولت و انقلاب* است. (نویسنده مشخص نکرده که کدام نسخه مورد ارجاع اوست) برای برگردان نقل‌قول‌هایی که در اینجا از کتاب *دولت و انقلاب* آورده شده، از ترجمه موجود فارسی (ترجمه محمد پورهمرمان) کمک گرفته شده است.

۲) همانطور که در متن آمده، نقل‌قول درج شده مربوط به کتاب *گزیده‌هایی از دفترهای زندان گرامشی* از انتشارات *اینترنشنال پبلیشرز نیویورک* است. از این کتاب تنها بخش‌هایی از آن، منجمله «شهریار جدید» ترجمه *عطا قادی کلائی*، *نشر دنیای نو* و نیز «دولت و جامعه مدنی» ترجمه *عباس میلانی*، *نشر اختران* به فارسی برگردانده شده‌اند. برای ترجمه برخی از نقل‌قول‌های موجود در متن، از دو ترجمه فوق کمک گرفته شده است. (برای دسترسی به اطلاعات کامل‌تر و همچنین آدرس دانلود نسخه الکترونیکی کتاب‌های فوق به بخش منابع و مراجع مراجعه کنید.)

3) Articulating

کانتکست تاریخی کارسیاسی گرامشی پیش از دفترهای زنان

باید این نکته را مدنظر داشت که دستگاه فکری گرامشی به کلی اصیل نیست. این نه به معنای کوچک شمردن اندیشه او، بلکه مؤید آن است که گرامشی [دستگاه فکری اش - م] را به شکلی کاملاً روشن بر بنیان‌هایی مارکسیستی-لنینیستی بنا نهاده است. اما مطمئناً گرامشی آنچه «فلسفه پراکسیس» (مارکسیسم) می‌نامید را به طرز صاف و ساده برای شرایط ایتالیا بکار نیست. - اینطور که یک جعبه ابزار قدیمی به نام مارکسیسم را بگشاید و شروع به بکار گرفتن این ابزارها در ایتالیا بکند. - بلکه دست به تبیین و تشریح دستگاهی فکری زد که تلاش داشت از بعضی محدودیت‌ها و جوانب تکامل نیافته لنینیسم فراتر رود؛ ایده‌هایی که می‌توانند راهنمای ما در مواجهه با چالش‌های امروزین مان باشند.

جنبش کمونیستی ثابت کرد که از توانایی کافی برای پیروز بیرون آمدن از بحران انقلابی بعد از جنگ جهانی اول برخوردار نبود. دستاوردهای جنبش مهم بود، اما شکست‌ها هم کم اهمیت نبودند؛ شکست‌هایی که تا حد زیادی مرهون عدم تدارک احزاب کمونیست برای انجام وظایف پیش روی‌شان بود. به استثنای بلشویک‌ها، در واقع تمام احزاب کمونیستی که به‌مثابه حاصل انشعاب یا قرار گرفتن در قطب چپ سازمان‌های سوسیال-دموکرات، سوسیالیست و/یا سازمان‌های سندیکالیست موجود ظهور می‌یافتند، یا هیچ‌گونه استراتژی روشنی برای انقلاب نداشتند و یا در راستای یک تحول نیرومند انقلابی حرکت نمی‌کردند. در ایتالیا، پایه تشکیل حزب کمونیست ایتالیا



گرایش چپ درون حزب سوسیالیست (همان حزب سوسیالیست که موسولینی هم از آن بیرون آمد!) بود که خود را «امتناع‌گرایان انتخاباتی»^۱ تعریف می‌کردند. هیچ‌کدام از این تشکّل‌ها برای مواجهه با چالش‌های انقلاب پرولتری و تمام مسائلی که این انقلاب به‌همراه داشت، تدارک نیافته بودند و هیچ‌کدام برای پاسخ به این سوال که با کدام ابزارها، پرولتاریا می‌تواند قدرت را به دست بگیرد و آن را نگه دارد و مقاومت استثمارگران و ستمگران را درهم بشکند، آمادگی نداشتند.

در زمان تشکیل حزب کمونیست ایتالیا، بحران انقلابی بعد از جنگ بالا گرفته و در آوریل ۱۹۲۰ در اعتصاب کارگران فلزکار تورین، یک قدرت دوگانه واقعی میان کارگران و کارفرمایان به وجود آمده بود. (هواره و نول/ اسمیت: صفحات ۱۱ و ۱۲ «پیشگفتار» *گزیده‌هایی از دفترهای زندان*) قریب‌الوقوع‌ترین لحظه قیام در ایتالیا چندی بعد در همان سال ۱۹۲۰ از راه رسید؛ و آن زمانی بود که جنبش شوراهای کارخانجات از میلان تا تورین گسترش یافته و چهار گوشه کشور را در نور دیده بود. هواره و نول ویراستاران اولین ویراست انگلیسی *گزیده‌هایی از دفترهای زندان* شکست جنبش کمونیستی ایتالیا را اینچنین تلخیص می‌نمایند:

«*آردینه نوو* [—ی گرامشی] باوری را القاء می‌کرد که توجه و علاقه توده‌ها را به خود جلب می‌نمود؛ سازش‌ناپذیران و فراکسیون امتناع‌گرایان بوردیگا شاید معرف گرایشی باشند که هرگونه مصالحه را رد می‌کرد؛ اما حتی این نیروها — و به اندازه‌ای بسیار کمتر سازمان‌های توده‌ای، حزب [سوسیالیست ایتالیا- م] و تردیونیون‌ها — هیچ تلاش جدی‌ای برای سازماندهی پرولتاریا در مقیاس ملی و برای یورش انقلابی به دولت سرمایه‌داری انجام ندادند. در عوض، آنچه عیان شد این بود که دولت از طریق امتیازات انحصاری^۲ ابتکار عمل برای خلع سلاح جنبش را به دست گرفت و در همین حین شروع به تسلیح و تامین مالی دارودسته‌های فاشیست نمود. خلاصه اینکه آنان حتی از آن نوع سازماندهی پیشگام منضبط که لنین از سال ۱۹۰۳، از آن به‌عنوان آلترناتیوی در برابر ساختارهای سازمانی اپورتونیستی سوسیال-دموکراسی دفاع می‌کرد،



و گرامشی در پی آن بود که آن را بیش‌تر شرح و بسط دهد، بازماندند. رهبری مؤثر بوردیگا در حزب با ضربه خوردن دستگاه حزبی که اعضای آن را با ۸۰ درصد کاهش به ۵۰۰۰ نفر رسانید، پایان یافت.» (صفحه ۴ پیشگفتار)



«گاردهای سرخ» ایتالیا، ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۰

در سپتامبر ۱۹۲۳ گرامشی تأسیس یک روزنامه جدید پرولتری به نام اونیتا^۳ که ادامه دهنده خطوط اردینه نوووی سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۰ بود و همچنین ایجاد «جمهوری فدرال کارگران و دهقانان» به‌مثابه تدارک ایدئولوژیک برای رژیم شوروی در ایتالیا را پیشنهاد داد. چنانکه هواره و نول بازگو می‌کنند، «گرامشی در مقاومت علیه رهنمود کمیترن مبنی بر الحاق به حزب سوسیالیست ایتالیا با بوردیگا همراه گردید،



اما بر سر یک سری مسائل دیگر، علی‌الخصوص فقدان یک استراتژی عملی برای ایتالیا نزد بوردیگا و تمایل وی به برپایی یک اپوزوسیون بین‌المللی در تقابل با کمیترین، از او گسست نمود.» (صفحه ۹ پیشگفتار) گرامشی همچنین بر سر مسئله رابطه میان حزب و توده‌ها خود را از بوردیگا متمایز ساخت. او با الهام‌گیری تاریخی از آنکه چگونه کمیسیون‌های داخلی (کمیسیون اینترنه) شوراهای کارخانجات^۴ در سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۰ علیه رهبری رفرمیست جنبش تردیونیون کُنفدراسیون عمومی کار (کُنفدراتسیونه جنراله دل لاورا)^۵ عمل نمودند، از این بحث می‌کرد که سازمان‌های توده‌ای انقلاب پرولتری نهاد بنیادی دیکتاتوری پرولتاریا هستند.^۶

گرامشی به همراه بوردیگا در زندان، در واکنش به عقب‌نشینی‌های حزب کمونیست ایتالیا جهت‌گیری استراتژیک نوینی را برای جنبش کمونیستی در ایتالیا پیش گذاشتند. نکات استراتژیک گرامشی مشتمل بر این موارد بود:

- ۱) تبلیغات متمرکز برای یک حکومت کارگری-دهقانی؛
- ۲) مبارزه علیه اشرافیت کارگری و رفرمیسم در جهت تحکیم همبستگی بین کارگران شمال و دهقانان جنوب؛
- ۳) برنامه جدید برای آموزش سیاسی در حزب به منظور غلبه بر تقسیم‌بندی‌های گذشته که دیگر از اهمیت قاطع برخوردار نبودند؛ و
- ۴) افزایش فعالیت کمونیستی در میان پناهندگان سیاسی در فرانسه.

«اشتباه حزب این بود که اولویت خود را به سبکی انتزاعی مسئله سازماندهی قرار می‌داد و این در عمل صرفاً به معنای ایجاد دستگاهی از کارگزاران بود که بنا به راست-کیشی‌شان نسبت به دیدگاه رسمی [حزب-م] می‌شد به آنان اتکا نمود... حزب کمونیست حتی با تشکیل سلول‌های کارخانه مخالفت می‌کرد. هرگونه شرکت توده‌ها در فعالیت و حیات درونی حزب، مگر در فرصت‌های بزرگ و به دنبال دستور رسمی از



مرکز، به‌مثابه نتیجه یک روند دیالکتیکی که در آن از یک طرف جنبش خودبخودی توده‌های انقلابی و از طرف دیگر اراده سازمان‌دهنده و جهت‌دهنده مرکز به همگرایی می‌رسیدند، درک می‌گردید؛ [حزب-م] صرفاً به‌مثابه چیزی معلق در هوا فهمیده می‌شد؛ چیزی با روند تحولات خودمختار و خودزا^{۱۷}؛ چیزی که توده‌ها وقتی بدان می‌پیوندند که شرایط مهیا است و موج انقلابی توده‌ها تا بالاترین حد اوج گرفته است، یا وقتی که مرکزیت حزب تصمیم می‌گیرد حمله را آغاز کند و تا سطح توده‌ها پایین می‌آید تا آنان را تهییج و به‌سوی کنش رهبری کند.» (صفحه ۶۲ و ۶۳ پیشگفتار هواره و نول بر دفترهای زندان)

این اساساً نقدی بر حزب تحت هدایت بوردیگا و ساختار سازمانی سانترالیستی بروکراتیک است. درک بوردیگا از حزب شاید مخالف ساختار رفرمیستی احزاب انترناسیونال دوم بود. اما مفهوم حزبی که از آن پشتیبانی می‌کرد، نه توانست به یک استراتژی کاربردی برای برپایی انقلاب در ایتالیا منجر گردد و نه به شکلی سازمانی که چنان استراتژی‌ای را تشخیص دهد و به انجام رساند. حزب کمونیست ایتالیا تحت هدایت تغییرات استراتژیک گرامشی در انتخابات بهار ۱۹۲۴ شرکت جست و شمار اعضای آن بار دیگر به ۱۲،۰۰۰ نفر افزایش یافت.

شالوده استراتژی گرامشی تحلیلی طبقاتی بود که نظریه اشرافیت کارگری لنین را در بر می‌گرفت و آن را در رابطه با ایتالیا به کار می‌بست؛ [تحلیلی که-م] سنگ‌اندازی‌های این قشر از کارگران در مسیر انقلاب پرولتری را تشخیص می‌داد. گرچه در آن دوره زمانی، این قشر کارگری در واقع تنها بر جنبش‌های کارگری کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی پیشرفته مسلط بود؛ آنجا که قشر بورژوا شده کارگری با تحت انضباط درآوردن پرولتاریا و کانالیزه کردن مبارزات آن در میدان‌هایی که بورژوازی همواره پیروز آن است، به ایفاء نقش مشغول بود. حال آنکه عقب‌ماندگی و ماهیت توسعه‌نیافته سرمایه‌داری در روسیه به معنای آن بود که توده‌ها تحت تسلط اشرافیت کارگری قرار نمی‌گرفتند. گرامشی خاطر نشان نمود که:



«... در اروپای غربی و مرکزی توسعه سرمایه‌داری نه تنها نقشی تعیین کننده در تشکیل افشار وسیع پرولتاریا داشته است، بلکه و به تبع آن، قشری فوقانی [از کارگران-م]، اشرافیت کارگری و ضمایم آن یعنی بروکراسی تردیونیون و گروه‌بندی‌های سوسیال-دموکرات را ایجاد کرده است. عینیت‌یافتگی که در روسیه ساده و سر راست بود و توده‌ها را برای یک قیام انقلابی به خیابان‌ها می‌راند، در اروپای مرکزی و غربی به دلیل تمام آن رو ساخت‌های ایجاد شده به واسطه توسعه بیش‌تر سرمایه‌داری، امری پیچیده و بغرنج است، کنش توده‌ها را کندتر و محتاطانه‌تر می‌سازد و در نتیجه حزب انقلابی را به داشتن یک استراتژی و تاکتیک پیچیده‌تر و بلندمدت‌تر از آنچه برای بلشویک‌ها در دوره بین مارس و نوامبر ۱۹۱۷ نیاز بود، ملزم می‌دارد.» (صفحات ۶۶ و ۶۷ پیشگفتار هواره و نول بر دفترهای زندان)

بنیان پراتیکی تکوین تفکرات گرمشی در زندان، دوره‌ای بود که او حزب کمونیست ایتالیا را رهبری می‌نمود. گرمشی سپر بلا ساختن از حزب کمونیست آلمان براندلر توسط زینویوف، به خاطر شکست تلاش آن حزب برای قیام در سال ۱۹۲۳ را رد و با ارائه نقدی عمیق‌تر، آن قیام را به مثابه تلاشی پوچستی ارزیابی نمود.^۸ علیرغم قدرت گرفتن فاشیسم، حزب کمونیست ایتالیا تحت استراتژی جدید و رهبری گرمشی پیشروی‌های شایانی داشت. با شدت یافتن سرکوب در طول سال ۱۹۲۵، گرمشی قیام را تنها از طریق اتحاد کمیته‌های کارگری و دهقانی که از پیش به نحوی مطلوب تدارک یافته بودند، ممکن می‌دانست. مورد اول (کمیته‌ها کارگری - م) شکل کمیته‌های خودمختار کارخانه را به خود می‌گرفت و در همان حین از استقلال کنفدراسیون عمومی کار در برابر انحلال فاشیستی دفاع می‌نمود. تلاش‌هایی نیز برای ایجاد یک دستگاه [سازماندهی - م] زیرزمینی انجام پذیرفت. علیرغم سرکوب روزافزون، شمار اعضای حزب کمونیست ایتالیا به ۲۷۰،۰۰۰ نفر افزایش یافت و نسبت اعضای که خاستگاه دهقانی داشتند، فزونی گرفت. گرمشی دریافت که وضعیت کیفیتاً در حال تغییر است و همین مسئله او را به مقاله‌ای که در سال ۱۹۲۶ راجع به مسئله جنوب نوشت، رهنمون



گردید. او طی این مقاله به تبیین تزه‌های خود راجع به نقش دوگانهٔ پرولتاریای شمال و دهقانان جنوب پرداخت.

در ماه‌های ابتدایی حبس و قبل از انتقال وی به سلول انفرادی، تبلیغات سیاسی گرامشی در زندان را می‌توان به‌مثابهٔ شکل جنینی آن رئوس تئوریک ژرفی ارزیابی نمود که در طول دههٔ بعد در قالب *دفترهای زندان* قوام یافتند. از جملهٔ این رئوس تئوریک می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(۱) درک حزب به‌مثابهٔ موجودیتی که روشنفکران ارگانیک پرولتاریا آن را رهبری می‌کنند؛

(۲) نیاز به سازماندهی نظامی که نه در رابطه با مسائل محدود تکنیکی، بلکه در رابطه با مسائل وسیع سیاسی درک گردد؛

(۳) اهمیت شعار میانجی «مجلس مؤسسان»، نخست به‌مثابهٔ ابزار جذب متحدین برای پرولتاریا در مبارزه‌اش علیه طبقهٔ حاکم و متعاقباً به‌مثابهٔ زمینهٔ نیل به مبارزه علیه تمام مصالحه‌جویی‌ها و تسلیم‌طلبی‌ها؛

(۴) فرمول‌بندی دقیق‌تر اتحاد کارگران و دهقانان تحت شعار «جمعوری شوراهای کارگران و دهقانان ایتالیا»؛

(۵) فاشیسم به‌مثابهٔ تعریفی به‌خصوص از انقلاب بورژوازی بر مبنای ویژگی‌های ایتالیا منجمله عدم اتحاد در میان بورژوازی این کشور.

(۶) مقابله با وزن کلیسای کاتولیک؛ و

(۷) نیاز به اعمال هژمونی پرولتری بر دهقانان. (صفحهٔ ۹۱ پیشگفتار)

به نظر من بعضی از این رئوس استراتژیک گرامشی را می‌توان به مسائل مهم کل جنبش بین‌المللی کمونیستی تعمیم داد (که بسیاری از آنان توسط مائوئیسم پاسخ گرفتند. اجازه دهید این موارد را در بخش دوم این مقاله به تفصیل مورد بررسی قرار دهیم.^۹) چنانکه من دریافته‌ام، خدمات عام [گرامشی - م] لااقل مشتمل است بر:



- مسئله رهبری عملی پرولتاریا در حزب انقلابی پرولتری، که گرامشی با «روشنفکران ارگانیک» و مائو با مفهوم مشی توده‌ای بدان پاسخ می‌دهند. (نکته ۱ فوق الذکر)

- درک مسئله نظامی به‌مثابه مسئله‌ای سیاسی، جنگ به‌مثابه سیاست و مبارزه سیاسی به‌مثابه نوعی مبارزه نظامی (مورد ۲ فوق الذکر)

- تحلیلی طبقاتی که میان طبقات خلقی تمایز قائل می‌شود: در انقلاب کدام طبقه نقش رهبری‌کننده را ایفا خواهد نمود، کدام‌یک نیروی کمی عمده را تشکیل می‌دهد و کدام‌یک باید از هژمونی دیگر طبقات پیروی کند؟ (موارد ۴ و ۷)

تنها برحسب تصادف بود که بعد از مرگ گرامشی خواهر همسرش، *تاتیانا شوخت*^{۱۰} موقف شد ۳۳ جلد *دفترهای زندان* او را مخفیانه از زندان خارج سازد و این فرصت را نصیب ما نماید تا چگونگی تکامل این موارد [تئوریک-م] توسط گرامشی در طول تقریباً یک دهه اسارت‌اش در زندان‌های فاشیسم را مورد مطالعه قرار دهیم.

یادداشت‌ها:

- 1) Ordine Nuovo
- 2) Concessions
- 3) Unitá
- 4) Commissioni interne of the factory councils
- 5) Confederazione Generale del Lavora (CGL)

۶) در جریان این جدل‌ها، ما شاهد تبیین یک موضع بر سر مناسبات میان حزب و توده‌ها و سازمان‌های توده‌ای‌شان توسط گرامشی هستیم که پیشرفته‌ترین تجلی خود را مدتی نه‌چندان بعد در انقلاب چین می‌یابد. این موضع بعدها به جزئی از سنتز نظری نوین یعنی مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم بدل می‌شود. {یادداشت نگارنده}

- 7) Self-generated



۸) هاینریش براندلر [Heinrich Brandler (1881~1967)] بعد از مرگ روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت، به رهبری حزب کمونیست آلمان انتخاب شد. در اینجا منظور سیاست‌های او در دوران «آکسیون مارس» است که به شکست قیام در ۱۹۲۳ منجر گردید. براندلر و هوادارانش در سال ۱۹۲۸ از حزب اخراج و حزب کمونیست آلمان (اپوزسیون) را تشکیل دادند.

۹) به توضیحات رفیق نویسنده در پیشگفتار مراجعه گردد.

10) Tatiana Schucht

دفتريهای زندان گرامشي: پيش بهسوی «جنگ موضعی»^۱

دغدغه اصلی گرامشي در *دفتريهای زندان*، تکامل «فلسفه پراکسيس»^۲ با هدف احیاء و نوسازی استراتژی کمونيستی در پرتوی شکست‌ها و عقب‌نشینی‌هایی است که جنبش کمونيستی در دوران او از سر گذرانده است. متن *دفتريها* با وجود تکه تکه و پراکنده بودن، اما سيستمي جامع از تفکرات را تشكيل می‌دهد که در آن استراتژی مسئله کانونی است. در همین حین که *دفتريهای زندان* بنا به خدمات فکری گرامشي بسیار فراتر از مسئله مبارزه طبقاتی و استراتژی می‌رود، – و همین امر گرامشي را نزد آکادميسين‌های ليبرال به غنيمي گرانبها مبدل می‌سازد – بسیاری از یادداشت‌های آن به مقوله‌ای معطوف می‌گردد که گرامشي آن را جنگ موضعی می‌خواند. اما تنها به واسطه کالبدشکافی بخش‌هایی از دستگاه مفهومی که در سراسر *دفتريهای زندان* پیرامون این مفهوم بنا گردیده و مشتمل بر مفاهيمی نظیر بلوک تاریخی، «تحلیل اوضاع»^۳، هژمونی، درک گرامشي از فلسفه و روشنفکران ارگانیک، دیدگاه متمایز او در رابطه با حزب و سرانجام تعریف وی از جامعه مدنی است، می‌توان به درک آن نائل آمد.

درک بلوک تاریخی

یکی از مفاهيم محوری *دفتريهای زندان* گرامشي «بلوک تاریخی» است. با اینکه در *دفتريهای زندان* از این ترم به‌ندرت ذکری به میان آمده است، اما با توجه به نقش این مفهوم در چارچوب‌بندی بخش عمده‌ای از دستگاه فکری گرامشي، می‌توان بحث کرد که *دفتريهای زندان* او، در واقع شرح و بسط این مفهوم در یک بازه زمانی طولانی



است. به غیر از دو قطعۀ کوتاه، هیچ بخشی [از *دفترهای زندان* - م] به [مفهوم - م] بلوک تاریخی اختصاص داده نشده است:

«*بلوک تاریخی*» به مفهوم وحدت میان ماهیت و روح (ساخت و روساخت)، وحدت میان اضداد و وحدت میان تمایزات است.» (صفحه ۱۳۷)

«ساخت‌ها و روساخت‌ها یک *بلوک تاریخی*» را تشکیل می‌دهند. گفتنی است که *مجموعه پیچیده، متضاد و ناسازگار روساخت‌ها انعکاسی از کلیت مناسبات اجتماعی تولید است.*» (صفحه ۳۶۶)

اگر اجازه داشته باشیم در پرتو مطالعه‌ام از *دفترهای زندان*، این نقل قول‌ها را تا حدودی کامل‌تر می‌سازم: بلوک تاریخی وحدت ارگانیک اما تضادمند میان گروه‌های اجتماعی مسلط و مادون^۴ در یک دوره تاریخی معین است که مناسبات‌اش تاریخاً نوظهور^۵ می‌باشند و درک آن پیش‌نیاز درک ماهیت مناسبات میان گروه‌های اجتماعی موجود است. نظر به اینکه «ماهیت» در اینجا نسبتاً ثابت در نظر گرفته شده که عموماً طی دوره‌های زمانی بسیار طولانی‌تر دچار تغییر می‌شود، «روح» وحدت تضادمند میان عناصر ساختی و روساختی در یک بلوک زمانی است. از یک سو، مفهوم بلوک تاریخی بالنسبه فرمول‌بندی‌ای ارتدوکس از ماتریالیسم تاریخی مارکس است. تزی اساسی که *گرامشی* در بخش‌های معینی از *دفترهای زندان* به تأویل آن می‌پردازد: «(۱) مادامیکه نیروهای تولیدی تکامل یافته در درون یک صورت‌بندی اجتماعی، هنوز جا برای پیشروی داشته باشند، آن صورت‌بندی از بین نخواهد رفت. (۲) یک جامعه برای خود تکالیفی تعیین نمی‌کند که شرایط ضروری برای حل آنها از پیش فراهم نگردیده باشد.» (صفحه ۱۰۶)

از دیگر سو، شرح و بسط ساختار بلوک تاریخی توسط *گرامشی* (عملاً بدون ارجاع به این ترم) در سراسر *دفترهای زندان* نمایان‌گر آگاهی وی از خصلت پویا و دائماً در حال تغییر مناسبات در درون «مجموعه ... ناموزون مناسبات اجتماعی تولید» (صفحه ۳۶۶) است. آگاهی عمیق از این پویایی در سطوح مختلف تناسب قوا، ویژگی تفکر



گرامشی است که تحلیل‌های او از تاریخ را بسیار نافذ و روش‌عام او در تحلیل تاریخی و سیاسی را به چنان نیرویی برای احیاء و نوسازی «فلسفهٔ پراکسیس» و جنبش کمونیستی بدل می‌سازد. آنچه برای گرامشی و هر جنبش کمونیستی از اهمیت ویژه برخوردار است، مطالعهٔ جامع طبقات تحت ستم و استثمار در بستر بلوک تاریخی خود این طبقات است.

گرامشی در یادداشت خود با عنوان «تاریخ طبقات مادون: معیار روش‌شناختی»^۶ طرحی اجمالی ارائه نمود که هدف آن حصول یک شناخت تاریخی بود که عملاً «طبقات مادون» را در بر می‌گرفت. نظر به اینکه اتحاد تاریخی طبقات حاکم در دولت تحقق می‌یابد (و بنابراین تکامل تاریخی آن را نیز می‌توان در دولت ردیابی نمود)، «طبقات مادون بنا به تعریف، مادامیکه قادر نگردند به یک «دولت» بدل شوند، متحد نیستند و نمی‌توانند متحد شوند؛ بنابراین تاریخ آن‌ها با تاریخ جامعهٔ مدنی و بدین واسطه با تاریخ دولت‌ها و گروه‌بندی‌های دولت‌ها در هم تنیده است. از این رو مطالعهٔ موارد زیر ضروری است: ۱- شکل‌گیری عینی گروه‌های اجتماعی مادون به واسطهٔ تکاملات و تحولات رخ داده در عرصهٔ تولید اقتصادی؛ پراکندگی کمی و ریشه‌های‌شان در گروه‌های اجتماعی از پیش موجود که روحیه، ایدئولوژی و اهداف آن‌ها را تا مدتی در خود حفظ می‌کنند؛ ۲- تعلق فعال یا غیرفعال‌شان به صورت‌بندی‌های^۷ مسلط سیاسی، مساعی آن‌ها برای تاثیرگذاری بر برنامهٔ این صورت‌بندی‌ها به منظور دعوی مطالبات خود ... ۳- پیدایش احزاب تازهٔ گروه‌های مسلط، به قصد حفظ رضایت گروه‌های مادون و تحت کنترل نگهداشتن آن‌ها. ۴- آن صورت‌بندی‌هایی که گروه‌های مادون دست به ایجاد آن‌ها می‌زنند تا مطالبات خود را گرچه به‌شکلی محدود و قسمی، از طریق آن‌ها دعوی نمایند. ۵- آن صورت‌بندی‌های جدیدی که مدعی خودمختاری گروه‌های مادون، البته در چارچوبهٔ کهن هستند. ۶- آن صورت‌بندی‌هایی که مدعی خودمختاری تام و تمام هستند.» (صفحهٔ ۵۲)



این چارچوبهٔ اجمالی برای مطالعهٔ [طبقات- م] مادون، مؤلفه‌ای مهم برای درک بلوک تاریخی است. این متد تحلیل تاریخی ابزاری است که یک تشکیلات کمونیستی با توسل به آن در نهایت تعیین می‌کند که آیا اوضاع مساعد برای گروه‌های اجتماعی مادون جهت تجمیع قوای انقلابی وجود دارد و آیا در یک تلاقی تاریخی مشخص، اوضاع برای تبدیل شدن [طبقات مادون- م] به طبقهٔ حاکم مساعد است؛ به عبارت دیگر، این متد تاریخ‌نگارانه ماهیتاً به این پرسش قابل تقلیل است که آیا در بلوک تاریخی حاضر، شرایط برای انقلاب مساعد است یا خیر.

فاکتور پیش‌راننده در دینامیسم الگوی تاریخی گرامشی، در وهلهٔ نهایی به مسئلهٔ تکامل نیروهای مولده تقلیل می‌یابد. همانطور که گرامشی در طرح‌بندی اجمالی‌اش از مفهوم انقلاب منفعل تصریح می‌دارد،

« (۱) مادامیکه نیروهای تولیدی تکامل یافته در درون یک صورت‌بندی اجتماعی هنوز جا برای پیشروی داشته باشند، آن صورت‌بندی از بین نخواهد رفت. (۲) یک جامعه برای خود تکالیفی تعیین نمی‌کند که شرایط ضروری برای حل آنها از پیش فراهم نگردیده باشد و الخ. بدیهی است که این اصول ابتدا می‌بایست به‌تمام معنا به‌طرزی انتقادی تکامل یافته و از تمامی بقایای گرایشات مکانیکی و فانتالیستی تصفیه گردند و سپس به تعریف سه وهلهٔ بنیادین ارجاع داده شوند که در آن می‌توان یک «وضعیت» یا یک توازن قوا را با بیش‌ترین تاکید ممکن بر وهلهٔ دوم (توازن قوای سیاسی) و به‌خصوص بر وهلهٔ سوم (توازن قوای سیاسی- نظامی) تمیز و تشخیص داد.» (صفحهٔ ۱۰۶-۱۰۷)

در اینجا گرامشی متد تحلیل تاریخی خود را مستقیماً به شرحی از فلسفهٔ پراکسیس که در یادداشت «تحلیل اوضاع» عرضه داشته، پیوند می‌دهد. و این بدان اشاره دارد که هدف از مطالعهٔ تاریخ و بذل توجه به بلوک تاریخی، درک وضعیت و سطوح مختلف قوا است که به یک وضعیت مشخص سر و شکل می‌دهند.



درک «وضعیت» و سه سطح تناسب قوا

در توضیح گرامشی بر مفهوم «وضعیت»، شکل و شمایل یک تئوری انقلابی شروع به ظهور می‌کند که گرامشی را از استراتژی‌های کمونیستی که به قول او بیش از اندازه بر جنگ محاصره‌ای/جنگ مانوری^۸ سریع تمرکز دارند، متمایز می‌سازد. گرامشی بلاواسطه درک تروتسکی از «انقلاب مداوم»، دفاع لوکزامبورگ از اعتصاب توده‌ای و به‌طور کلی روش‌های سندیکالیسم را به‌علت بهادان بیش از حد تک‌تک آنها به جنگ مانوری (صفحه ۲۳۸) برای سرنگونی قدرت بورژوازی و به‌خاطر انباشته بودن همگی‌شان از دیدگاه‌های خودبخودی مورد انتقاد قرار می‌دهد، چرا که آنها – چنانکه در شفاف‌سازی‌های بیش‌تر دیدگاه‌های گرامشی بر سر مسئله دولت و جامعه مدنی خواهیم دید – در تشخیص جایگاه تمرکز قدرت بورژوازی، حداقل در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌تر که از جامعه مدنی پیشرفته‌تری هم برخوردارند، دچار اشتباه هستند. داشتن تحلیلی مناسب از یک وضعیت، پیش‌نیاز مشخص شدن این است که آیا شرایط عینی برله انقلاب است یا علیه آن.

گرامشی به ما می‌گوید «مطالعه اینک» «وضع» چگونه باید تحلیل شود»، [به عبارت دیگر همانا- م] «تعیین سطوح مختلف تناسب قوا» و در نهایت [فرصتی برای م] «تشریح مقدماتی علم و هنر سیاست» است. (صفحه ۱۷۵) به ما می‌گوید که چنین تحلیلی از وضعیت، بستر بنیادین برای فرمول‌بندی نقشه استراتژیک و استراتژی و تکتیک‌ها، تبلیغ و ترویج، ایجاد ساختار فرماندهی، سازماندهی نیروهای مسلح و حل سایر مسائل مرتبط با ساختار سازماندهی است. (صفحه ۱۷۵)

آنگاه که «مسئله مناسبات بین ساخت و روساخت» – به عبارت دیگر ماهیت تضادهای درون ساختار جامعه و خط سیر تحولات آنها – حل گردد، می‌توان نسبت به تحلیل صحیح از نقش نیروهای فعال در یک دوره مشخص از تاریخ اقدام نمود. گرچه همچنین باید بتوان میان بحران ارگانیک (یا ساختی) و بحران متلاقی^۹ تمایز



قائل شد؛ زیرا [این دو - م] از آنجا که [اولی - م] بحرانی است بلندمدت متشکل از تضاد اساسی درون ساخت جامعه، در حالیکه [دومی - م] پدیده‌ای است متلاقی برآمده از جنبش‌های «گاه و بی‌گاه، بی‌واسطه و تقریباً تصادفی» در روستا، با یکدیگر تفاوت دارند. (صفحه ۱۷۷) «یک خطای رایج در تحلیل تاریخی-سیاسی، از ناتوانی در یافتن روابط درست میان آنچه ارگانیک و آنچه متلاقی است، نشئت می‌گیرد.» و گرامشی هشدار می‌دهد که این خطوط پژوهشی «در هنر سیاست، آنجا که مسئله نه بازسازی تاریخ گذشته که ایجاد تاریخ حال و آینده است، جایگاهی بس جدی می‌یابد.» (صفحه ۱۷۹-۱۷۸) این بازسازی مشتمل بر تعیین تناسب عاجل قوا است که وضعیت را تعریف می‌کند.

گرامشی سه سطح از تناسب قوا تعریف می‌نماید که از عمدتاً ساختی آغاز شده و به سمت روستا ساختی امتداد می‌یابد. اولین سطح، تناسب قوای اجتماعی است که، «به‌طور تنگاتنگ در پیوند با ساخت قرار دارد؛ عینی، مستقل از اراده بشر و قابل سنجش در سیستم‌های علوم دقیقه یا طبیعی است... با مطالعه این داده‌های بنیادین است که می‌توانیم دریابیم آیا در یک جامعه مشخص، شرایط لازم و کافی برای تغییر آن وجود دارد یا نه.» (صفحه ۱۸۱)

تحولات هر تضاد قوای سیاسی و نظامی از تضادهایی در این سطح نشئت می‌گیرد. در وهله دوم تناسب قوای سیاسی قرار دارد یا «به عبارت دیگر، ارزیابی درجه همگونی، خودآگاهی و سازماندهی که گروه‌های مختلف اجتماعی احراز نموده‌اند.» (صفحه ۱۸۱) معیارهای متدولوژیکی که گرامشی برای پژوهش‌گری تاریخی در مورد طبقات مادون به کار می‌بندد، - موارد ۴ تا ۶ (مندرج در صفحات ۴۴ همین اثر - م) که به صورت‌بندی‌های سیاسی ایجاد شده توسط طبقات مادون می‌پردازند: از مواردی که به طرز مقید و در وابستگی تام و تمام به بورژوازی به دعوی مطالبات‌شان می‌پردازند تا آن‌ها که راهی صحیح و انقلابی در پیش می‌گیرند. - چنانکه نمونه‌هایی از آن را می‌توان در سایر بخش‌های *دفترهای زندان* یافت، روش‌هایی هستند که



به واسطه آنها می‌توان سطح نیروهای سیاسی طبقات مادون را تعیین نمود.
(صفحه ۵۲)

وهله سوم، تناسب قوای نظامی که گرمشی آن را به [تناسب- م] قوای نظامی و [تناسب- م] قوای سیاسی- نظامی باز تفکیک می‌نماید، تنها و تنها وقتی برای طبقات مادون می‌تواند تعیین کننده باشد که مجموعه سه سطح تناسب قوا به نفع این طبقات بوده و به تسخیر بازیگران سیاسی، اقتصادی و نظامی که این طبقات ایجاد کرده‌اند، در



علیرغم دوبار سرنگون شدن الهیات رهایی‌بخش بسیار پرتعداد کشتی‌شان برتراند آریستیده طی یک دهه و با وجود اعمال کلکسیون‌های از مجازات‌ها بر خلق هائیتی به‌خاطر انتخاب یک رئیس‌جمهور متمایل به چپ و ضد امپریالیست میانه‌رو، توده‌های هائیتی تا سال‌ها بعد از اشغال کشور در سال ۲۰۰۴ رزمندگی خود را حفظ نموده و صحنه را خالی نکردند. اما آریستیده چه در دوران ریاست جمهوری خود و چه بعد از سرنگون شدن، هرگز از مسلح کردن خلق حمایت نکرد. و حزب سیاسی او، لاوالاس نیز بعد از اشغال کشور در سال ۲۰۰۴ و علیرغم اینکه مقاومت مسلحانه از سوی توده‌های شهری در بزرگ‌ترین زاغه‌های هائیتی نظیر سینه در سولل جریان داشت، هرگز خواهان به‌راه انداختن مبارزه مسلحانه نبود. مبارزه خلق هائیتی در دو دهه اخیر موردی بوده است که تناسب قوای اجتماعی را در طرف خود داشته، و از نیروهای سیاسی به‌حد کافی قوی برای پیش افتادن از قشر ناچیزی از نخبگان طرفدار امپریالیسم در هر رقابت لیبرالی انتخاباتی برخوردار بوده‌است، ولی به‌طرز تراژیکی دست مردم از سلاح مورد نیاز تهی بوده تا از منافع خود دفاع کنند و به یاد دسالین و لاورتور، انقلاب ۱۸۰۴ هائیتی را به‌پیش برانند.



آمده باشند. البته مردم تحت ستم می‌توانند فارغ از آنکه تناسب قوا مطلوب باشد یا نه، دست به عمل مسلحانه بزنند. اما اگر نیروهای سیاسی به حد کافی قادر به دفاع از عملیات مسلحانه نباشند، این عملیات همواره محتوم به شکست بوده و به‌سادگی (و بدون توجه به ماهیت واقعی عملیات مسلحانه) به‌مثابه اعمالی تروریستی کنار گذاشته می‌شوند. ولی اگر تناسب قوای اجتماعی، سیاسی و نظامی به‌راستی مطلوب و به حد کافی نضج یافته باشند، آنگاه لازمه به تسخیر درآوردن یک وضعیت به این قرار است:

«عصر تعیین‌کننده در هر وضعیت عبارت است از نیرویی مداوماً سازمان‌دیده و در یک دوره طولانی تدارک یافته که در هنگام مساعد تشخیص داده شدن شرایط (و فقط تا آن حد مساعد خواهد بود که چنین نیرویی وجود داشته باشد و سرشار از روحیه جنگندگی باشد) بتواند وارد میدان گردد. بنابراین وظیفه اساسی عبارت است از بدل توجه منظم و صبورانه به شکل دادن و تکامل بخشیدن این نیرو و همگن‌تر، فشرده‌تر و خودآگاه‌تر ساختن آن به‌طور مستمر.» (صفحه ۱۸۵)

آنچه ما در اینجا با آن سروکار داریم، در نمایی مجرد و ساده، یک تحلیل ماتریالیستی تاریخی است که به چگونگی تعیین این می‌پردازد که آیا به‌راه انداختن انقلاب ممکن است یا خیر؛ اگر جواب مثبت است چگونه؟ و تحت کدام شرایط، مداخله آگاهانه نیروهای پیشگام طبقات تاریخیاً مترقی در تدارک رهبری انقلاب می‌تواند به موفقیت نائل آید؟ انقلاب نه مشتمل بر برتری عددی آنی توده‌ها در یک اعتصاب توده‌ای یا یک قیام - یعنی مساعد بودن تناسب قوای نظامی آنی - بلکه مشتمل بر مساعد بودن تناسب قوا در تمامی سطوح است. و برای آنکه در کشوری و تحت شرایطی که قدرت بورژوازی به ورای نهادهای رسمی حکومتی و دولتی گسترش یافته است، تناسب قوای سیاسی به نفع پرولتاریا و متحدین‌اش باشد، نیروهای رهبری‌کننده آن



می‌بایست کاری بیش از صف‌آرایی یک ارتش برای جنگی منظم و پیروزی‌ای یک‌روزه انجام دهند.



ما از مردم مسلح حمایت می‌کنیم ... لیکن مردمی که توسط چه کسی مسلح شده باشند؟ مسلح شده با ابتکار و منابع خودشان یا با سلاح‌ها و پشتیبانی امپریالیست‌ها؟ امپریالیسم به رهبری ایالات متحده در این دو ساله تلاش داشته تا توازن قوای نظامی در سوریه را به نفع ارتش آزاد سوریه که در این مدت جهت اعمال نفوذ هر چه بیشتر بر آن به خصوص از طریق متحدین منطقه‌ای‌اش فعال بوده، تغییر دهد. اما پیروزی در یک توازن قوای نظامی مترادف با یک انقلاب نیست. همانطور که توضیحات گر/مشی دربارهٔ تناسب قوا تصریح می‌دارد، انقلاب وقتی حاصل می‌گردد که تناسب قوای اجتماعی، سیاسی و نظامی به نفع طبقات مادون بوده و به تسخیر این طبقات درآمده باشند. چه طبقات اجتماعی و کدام نیروهای سیاسی به جنگ داخلی در سوریه تحرک می‌بخشند؟ آنچه در سوریه می‌بینیم آیا یک وضعیت انقلابی است؟ یا توازن قوای نظامی موقتی است که توسط امپریالیسم پشتیبانی می‌گردد؟



این فرمول‌بندی نقدی قاطع بر نحوهٔ درک قیام در درون **انترناسیونال کمونیستی** بود که بدترین تجلی خود را در «انقلاب مداوم» تروتسکی می‌یافت؛^۱ همچنین فرمول‌بندی‌ای قاطعانه‌تر از فرمول‌بندی ارائه شده توسط *لنین* در رابطه با این که چگونه می‌توان تحلیلی عمومی از یک وضعیت را به انجام رساند. *لنین* وضعیت انقلابی را وضعیتی تعریف می‌کند که در آن طبقهٔ حاکم دیگر نمی‌تواند به حاکمیت ادامه دهد و رنج و محنت توده‌ها به نقطه‌ای غیر قابل تحمل رسیده است و در نتیجهٔ این عوامل، توده‌ها شدیداً به فعالیت سیاسی روی می‌آورند. (*لنین* ۱۹۱۵) اما این تعریف نه میان بحران‌های ساختی و متلاقی تفاوتی قائل می‌شود و نه در تحلیل تناسب قوا دقتی چنان که فلسفهٔ پراکسیس *گرمشی* لزوم آن را آشکار می‌کند، عرضه می‌دارد.

برای درک کامل اینکه چگونه تئوری انقلاب *گرمشی* به ورای تبیین بنیادین اما تاریخاً و بنا به اقتضاء محدود *لنین* گام برمی‌دارد، باید تئوری دولت و جامعهٔ مدنی *گرمشی* را هر چه بیش‌تر درک نمود. برای آنکه نیروهای تاریخاً مترقی در وضعیتی که از لحاظ عینی مساعد است، عملاً چیره و غالب گردند، مسئلهٔ رهبری باید به‌درستی طرح گردد و به‌درستی پاسخ گیرد؛ همین قضیه توجه ما را به سوی درک *گرمشی* از هژمونی، نقش روشنفکران و مفهوم‌پردازی حزب توسط وی جلب می‌کند. با در دست داشتن این مفاهیم، می‌توانیم ارزش نظرگاه *گرمشی* در خصوص استراتژی انقلابی – جنگ موضعی – را به‌نحوی بهتر درک نماییم.

هژمونی: اجبار و رضایت

ابتدا از مسئلهٔ هژمونی شروع کنیم: گروه‌های اجتماعی مسلط قدرت خود را به دو روش متمایز حفظ می‌کنند: از طریق سلطه/زور^۱ و از طریق رهبری ذهنی-اخلاقی/رضایت^۲. گروه‌های اجتماعی مسلط، طبقاتی که با آن‌ها مناسبات آنتاگونیستی دارند را از طریق نابودی یا به انقیاد در آوردن به‌وسیلهٔ قوای مسلح، تحت



تسلط قرار می‌دهند (صفحه ۵۷)، اما «گروه‌های خویشاوند و متحد» را با عرضه هدایت اخلاقی و ذهنی، رهبری می‌کنند. مادامیکه نیروهای مولده تحت یک شیوه تولیدی معین هنوز امکان تکامل بیش از پیش داشته باشند، گروه‌های اجتماعی مسلط می‌توانند عمدتاً با کاربست رهبری و فرعاً با اعمال سلطه، هژمونی خود را حفظ کنند. ولی یک بحران ارگانیک - که مرکب از تغییر ترکیب اجتماعی جامعه، طبقات و مناسبات مابین آنهاست - منجر به بحران‌هایی در رهبری خواهد شد، بطوریکه گروه‌های اجتماعی مسلط برای مقهور ساختن دشمنان آشتی‌ناپذیر خود و حتی طبقاتی که سابقاً با آنها متحد بودند، بیش‌تر بر اعمال زور متکی خواهند گردید.

فلسفه چیست و «روشنفکر ارگانیک» کیست؟

جایگاه روشنفکران در هژمونی طبقه حاکم، میانجی‌گری در امر اشاعه فرهنگ اخلاقی و فکری آن [طبقه - م] است. درک گرامشی این است که تناظر مستقیمی میان گروه‌های اجتماعی حاکم و کارگزاران روشنفکر آنان وجود ندارد، بلکه دسته دوم از لحاظ وجودی وابسته به دسته اول هستند و بالتیجه در خدمت آن قرار دارند: «روشنفکران» «معاونان»^{۱۳} گروه‌های مسلط در به اجرا درآوردن سازوکارهای مادون هژمونی اجتماعی و حکومت سیاسی هستند» و بابت آن موجب می‌گیرند. گرامشی اقدامات این روشنفکران را در درون کلیت کارکرد و قدرت طبقه حاکم و نه بیرون از آن بر می‌شمرد.

در اینجا باید گفت که گرامشی هر فرد را به‌مثابه فیلسوفی می‌بیند که البته ظرفیت وی برای اندیشه مستقل، به پویایی‌های وضعیت کلی [جامعه - م] مرتبط است؛ و مهم‌ترین مسئله در رابطه با وضعیت مذکور این است که آیا یک طبقه معین، نیروهای سیاسی برای اندیشیدن و کنش مستقلانه را ایجاد کرده است و این نیروها تا چه اندازه تکامل یافته‌اند؟



گرامشی هر انسان را به سان یک فیلسوف می‌بیند؛ چرا که هر کس از جهان پیرامونش درکی دارد. برای گرامشی، نه فلسفه ناب بلکه «فلسفه‌ها و درک‌های مختلف از جهان هستی موجودیت دارند». (صفحه ۳۲۶) گرامشی در رابطه با فلسفه‌های جدا افتاده از خلق و فرهنگ‌های روشنفکری ممتاز متعلق به طبقات اجتماعی مسلط و مدافع این طبقات می‌پرسد:

«چه زمانی یک جنبش فلسفی برانزده این نام می‌گردد؟ با وقف خود در راه ایجاد یک فرهنگ تخصصی شده در میان گروه‌های محدود روشنفکری یا نه، فقط و فقط در روند بسط یک شکل اندیشه به امری عالی‌تر از «عقل عرفی»^{۱۴} و انسجام آن در یک بستر علمی که هرگز ارتباط با «عوام»^{۱۵} را از یاد نمی‌برد و در واقع طی این ارتباط منشاء و منبع مسائلی را می‌یابد که قرار است آن‌ها را مطالعه و حل نماید؟ تنها به واسطه این ارتباط است که یک فلسفه «تاریخی» می‌گردد، خود را از عناصر روشنفکرگرایانه فردی مسلک پاک می‌سازد و «جان» می‌گیرد.» (صفحه ۳۳۰)

برخلاف این فلسفه‌ها، «فلسفه پراکسیس نمی‌خواهد «عوام» را در فلسفه عقل عرفی بدوی‌شان رها سازد، بلکه به دنبال این است که آنان را به سوی درکی عالی‌تر از زندگی هدایت نماید... تا یک بلوک فکری-اخلاقی برپا دارد که قادر باشد رشد فکری توده‌ها و نه صرفاً معدودی دستجات روشنفکر را به لحاظ سیاسی میسر سازد.» (صفحه ۳۳۳) گرامشی در این رابطه موضعی صریح اتخاذ می‌کند: جنبش کمونیستی - مادامیکه لازم است آراء و عقایدش شیوع یابد و هژمونیک گردد - همچون جریان‌اتِ نخبه روشنفکری، جریانی فاقد سازمانیابی و انضباط نیست؛ بلکه این حزب است که «بسط‌دهنده جماعات روشنفکری تفکیک‌ناپذیر و توتالیتر (توتالیتر به مفهوم متحد و کانون جاذبه عمومی) نوین و بوتنه‌های آزمایشی است که از طریق آن‌ها اتحاد نظریه و عمل که به مثابه یک فرآیند تاریخی واقعی درک گردیده است، به عمل درمی‌آید.» (صفحه ۳۳۵) نیاز به چنین جریان روشنفکری پویا اما متحدی، گرامشی را به رد صریح «قلب حزب کارگر بریتانیا» و در عوض پذیرش الگوی حزب پیشتاز



لنینیستی/بلشویکی رهنمون ساخت. گرچه همانطور که در ادامه نیز خواهیم دید، وظایف عمیقاً دموکراتیک و پداگوژیکی حزب کمونیست در اندیشهٔ گرامشی نباید از نظر دور بماند.

کار فکری چنین بلوک فکری-اخلاقی مشتمل است بر: (۱) تکرار مباحث پایه‌ای آن و (۲) ارتقاء سطح فکری توده‌ها و اعتلای مستقیم و بلاواسطهٔ روشنفکران از میان توده‌ها. گرامشی روشنفکرانی که از صفوف توده‌های تحت استثمار و ستم اعتلا می‌یابند را روشنفکران ارگانیک می‌نامد و [از منظر او- م] جریان‌های روشنفکری کوچک و «مستقل» نمی‌توانند وظیفهٔ مهم رشد و پرورش این نوع رهبری را عهده‌دار شوند. این وظیفه تنها از عهدهٔ حزب یا چیزی شبیه به آن برمی‌آید.

حزب: آگاهی یک طبقه

حالا وقت آن فرارسیده که اختصاراً به این بپردازیم که حزب دقیقاً چیست. معمولاً، کلمهٔ حزب ایدهٔ یک تشکیلات انتخاباتی^{۱۶} را به ذهن متبادر می‌سازد که به واسطهٔ برنامه‌ای مطلوب برای ادغام کارگزاران، کاندیداها، اعضای منتخب و عضویت سلسله-مراتبی‌اش، وحدت - و به حد کفایت وحدت - یافته است تا خود را برای [شرکت در- م] انتخابات در سطحی وسیع‌تر حاضر سازد. اما این تنها یک شکل مشخص - حزب انتخاباتی - و نه آن نوع عام از حزب است که گرامشی توجه ما را بدان معطوف می‌دارد.

شهریار نوین^{۱۷} گرامشی به منظور تعیین مطلوب‌تر وظایف مشخص حزب پرولتاریا، یک نظریه‌پردازی تاریخی عام را در رابطه با احزاب عرضه می‌دارد. تاریخ حزب سیاسی نه تاریخ انتخابات‌گرایی^{۱۸} و نه تاریخ حزبی است که در چنین چارچوبه‌های محدودی تعبیر شده باشد، بلکه تاریخ خود طبقات اجتماعی است. در سرتاسر تاریخ، هر آنجا که در ساخت جامعه تضادهای اساسی یافت شوند، احزاب و همچنین سیاست به‌مثابهٔ بازتاب



تضادهای ساختِ بنیادینِ اجتماعی که در سطحِ روساختِ تئوریزه شده است، پدیدار می‌شوند. تاریخ احزاب سیاسی نه تاریخ مؤسسين یا اندیشه‌ورزانِ روشنفکری که آن‌ها را رهبری می‌کنند، بلکه تاریخ شبکه‌ایِ بغرنج از مناسبات است که به واسطهٔ آن حزب به طبقهٔ اجتماعی خود پیوند خورده و آن را سازماندهی می‌کند.

گرامشی از این بحث می‌کند که تمام احزاب دارای عناصر زیر هستند: (۱) عنصر توده «که مشارکت‌شان بیش‌تر به شکل انضباط و وفاداری درمی‌آید تا هرگونه روحیهٔ خلاقه یا توانایی تشکیلاتی»؛ (۲) عنصر کادر، «عناصر پیوند دهندهٔ اصلی» که بدون



هیچ سازمان انقلابی دیگری در آمریکا به اندازهٔ حزب پلنگان سیاه، چه در دوران فعالیت این حزب و چه در کل قرن بیستم، در زمینهٔ جذب «عناصر توده» موفق نبوده است. گرچه سرعت وحشتناک رشد این سازمان در مواجهه با سرکوب و تدابیر ضداطلاعاتی حکومت، ظرفیت آن برای حفظ کادرهای خود – یعنی «عناصر پیوند دهندهٔ اصلی» – را در هم شکست.

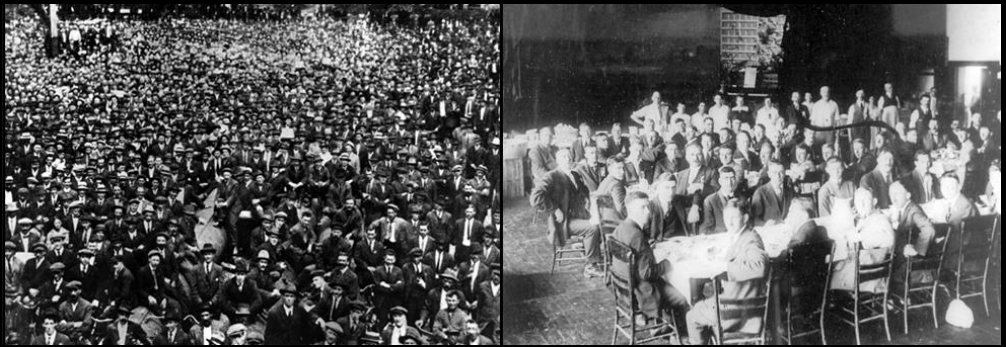
آن عنصر اول «به پراکندگی فلج‌کننده گرفتار می‌گردد و رهسپار نیستی خواهد شد»؛ و (۳) «عنصری میانجی که عنصر اول را به عنصر دوم متصل و ارتباط میان این دو را



حفظ می‌کند». (صفحه ۱۵۲-۱۵۳) حزب کمونیست باید این شماء کلی از شکل حزبی را به‌مثابه یک واقعیت عینی تاریخی مورد ملاحظه قرار دهد تا در انجام وظیفه‌اش توفیق یابد. وجه ممیزه حزب کمونیست نمایندگی طبقه‌ای است که رسالت تاریخی آن نابودی تمامی تمایزات طبقاتی است.

گرمشی از دیدگاهی آشکارا لنینیستی نسبت به حزب برخوردار بود؛ اما به هر حال مشخصه دیدگاه لنینیستی ساختار سلسله‌مراتبی حزبی و وظایفی است که حزب برای مواجهه با آن‌ها می‌بایست تدارک یابد. از نظر گرمشی آنچه در رابطه با لایه‌های مختلف حزب اهمیتی ویژه دارد، چگونگی سازماندهی این لایه‌ها برای حفاظت از آن‌ها در برابر نابودی است. گرمشی از این بحث می‌کند که ابتدا باید در میان لایه‌های مختلف [حزب - م] اعتقادی راسخ و آهنین به این امر مستولی گردد که برای مسائل تاریخی پیش روی طبقه متبوع، راه‌حلی یافت شده است. نقطه‌نظرات گرمشی درباره فلسفه روشن می‌سازد که چنین اعتقاد راسخ و آهنینی نه بر دگم که بر تکامل فلسفه پراکسیس که در واقع به مسائل توده‌ها می‌پردازد و به‌نحوی مطلوب مشخصات بلوک تاریخی را بازتاب می‌دهد، استوار است. بدون این «انضباط آهنین»، لایه‌های میانجی نمی‌توانند شکل بگیرند. اما فلسفه پراکسیس، چنانکه پیش‌تر در تحلیل فلسفه دیدیم، مارکسیسم ساده‌سازی شده نیست. گرمشی منتقد تندمزاج ماتریالیسم خام و اکونومیسم بود و به خطرات آن تبیین از مارکسیسم که پیوند خود با لایه‌های بالایی روشنفکران - که نیاز بود تحت هژمونی‌اش قرار گیرند - را از دست می‌داد، آگاه بود. (صفحه ۱۶۴)

گرمشی از استعاره «شهریار نوین» که بر پایه مفهوم شهریار ماکیاوولی^{۱۹} ساخته شده است، برای نزدیک‌تر شدن به نقش ضروری حزب کمونیست در راستای ایجاد یک اراده ملی - خلقی، اراده اشتراکی توده‌های خلق و نه اراده‌ای شکل گرفته حول یک فرد بهره می‌برد: «در دوران مدرن، نقش شهریار نوین را نه یک فرد قهرمان، بلکه تنها یک حزب سیاسی می‌تواند ایفا کند.» (صفحه ۱۴۷)



طی اعتصاب عمومی وینی‌پگ در تابستان ۱۹۱۹، کارگرانی که از انقلاب روسیه الهام گرفته بودند، کنترل کامل شهر را به دست گرفتند (عکس سمت چپ)، درحالی‌که نخبگان حاکم منطقه و دولت کانادا به مدت چند هفته قدرت سیاسی در شهر را کاملاً از دست داده بودند، کمیته هزار شهروند (عکس سمت راست) - سازمان سرّی بورژوازی وینی‌پگ - برای حفظ اتحاد طبقه خود و ضدیت با پیشروی‌های انقلابی ایجاد شد، و نهایتاً سرکوب اعتصاب با روش‌های شبه‌نظامی توسط دولت کانادا در اواخر ژوئن ۱۹۱۹ را تسهیل نمود.

دولت و جامعه مدنی

به مسئله دولت و جامعه مدنی بازگردیم: تعریف گرامشی از دولت به «جامعه سیاسی رسمی» که مشتمل بر ارگان‌های رسمی دولتی است، محدود نمی‌گردد. بلکه بنا به تعریف وی «دولت کل مجموعه فعالیت‌های عملی و نظری است که به مدد آن، طبقه حاکم نه تنها سلطه خود را توجیه و برقرار می‌دارد، بلکه موفق می‌گردد رضایت فعالان کسانیه که بر آنان مسلط است، را جلب نماید.» (ص ۲۴۴) به عبارت دیگر، نظریه پردازی دولت باید آن ارگان‌های قدرت بورژوازی که خارج از ارگان‌های رسمی دولت بورژوا دموکراتیک - که همانا صرفاً «خندق خارجی»^{۲۰} قدرت بورژوازی است - قرار دارند، را به حساب آورد تا اعمال سلطه بورژوازی در جامعه مدنی، یعنی آنجایی که قدرت



بورژوازی « در نظامی قدرتمند از دژها و خاک‌ریزها » مستقر گردیده، را در بر بگیرد. (ص ۲۳۸)

بدین ترتیب، بر مبنای توضیحاتی که در رابطه با مفهوم‌پردازی بلوک تاریخی، تناسب قوا و تحلیل اوضاع، فلسفه، روشنفکران ارگانیک، حزب و دولت و جامعه مدنی توسط گرامشی ارائه شد، می‌توانیم برآورد هر چه کامل‌تری نسبت به درک وی از استراتژی انقلابی به عمل آوریم.

جنگ موضعی در برابر جنگ مانوری

گرامشی هشدار داد که « در مبارزه سیاسی نباید شیوه‌های طبقه حاکم را تقلید کرد. چرا که در این صورت امکان افتادن در دام [دشمن - م] بسیار است ». (صفحه ۲۳۲) گرامشی طی بازتاب وضعیت پس از جنگ در ایتالیا در *دفت‌های زندان*، نسبت به تلاش برای مقابله با سازمان‌های مسلح خصوصی غیرقانونی طبقه حاکم با توسل به همان تاکتیک‌های کماندویی [که این سازمان‌ها به کار می‌بستند - م]، هشدار می‌دهد:

« احمقانه است اگر تصور کنیم اقدامات غیرقانونی خصوصی را می‌توان با اقدامات مشابه پاسخ گفت - به عبارت دیگر، عین بلاهت است اگر با تاکتیک‌های کماندویی به مقابله با تاکتیک‌های کماندویی دشمن برخیزیم. - ... فاکتور طبقاتی، موجب یک تفاوت بنیادین است: طبقه‌ای که باید ساعات ثابتی از روز را وقف کار کند، نمی‌تواند سازمان‌های جنگجوی دائمی و تخصصی داشته باشد. به همان نسبت طبقه‌ای که دارای منابع مالی وسیع است و اعضای آن پابند کار ثابت نیستند، می‌تواند چنین کند. » (صفحه ۲۱/۲۳۲)

گرامشی همچنین با متمرکز شدن بر مفهوم‌پردازی اعتصاب توده‌ای نزد لوکزامبورگ، جنگ متحرک/جنگ مانوری سریع را رد می‌نماید:



« عنصر آنی اقتصادی (بحران و غیره) به مثابه توپخانه‌ای انگاشته شد که در جنگ به حصار دفاعی دشمن شکافی عمیق وارد می‌سازد - شکافی چندان عمیق که نیروهای خودی یورش برده و پیروزی (استراتژیک) قطعی کسب نمایند... این دیدگاه شکلی از جبرگرایی اقتصادی سفت و سخت بود، و فاکتوری تشدید کننده یعنی پنداره یک عملیات برق آسا به حیث زمانی و مکانی را در ملازمت خود داشت. و از این رو بود که سراسر در زمره رمزگرایی تاریخی^{۳۳} قرار می‌گرفت. » (صفحه ۲۳۳)



اخوان المسلمین: اسلام سیاسی شاید دوست جنبش کمونیست انقلابی نباشد، اما قدرت اخوان المسلمین در مصر امروز بازتاب دهه‌ها و دهه‌ها ساختمان یک ضد قدرت ایدئولوژیک، اجتماعی، سیاسی و بالقوه نظامی است.

به هر ترتیب، برای پرولتاریای مدرن این جنگ موضعی است که استراتژی انقلاب پرولتاریایی - یک استراتژی انقلابی بلندمدت (شرح بیش تر درباره همگونی‌های آن با جنگ طولانی مدّت خلق مائو در بخش دوم این مقاله^{۳۳}) - را تشکیل می‌دهد. بار سنگین



شکست تلاش‌ها برای انقلاب‌های پرولتری اوایل دههٔ ۱۹۲۰ بر وجدان گرامشی، او را به تصدیق این واقعیت وا می‌دارد که «در مورد دول پیشرفته‌تر، آنجا که «جامعهٔ مدنی» به ساختاری بسیار بعرض بدل شده و در برابر «تاخت و تازها» سی فاجعه‌بار عنصر آنی اقتصادی (بحران‌ها، رکودها و غیره) مقاومت می‌ورزد»، انقلاب پرولتری باید استراتژی خود را بر حدادی قدرت در درون «روساخت‌های جامعهٔ مدنی» که «به‌مانند شبکه‌ای از سنگرها در جنگ‌های مدرن» هستند، متمرکز نماید. (صفحهٔ ۲۳۵) گرامشی در پرتوی شکست‌های جنبش بین‌المللی کمونیستی از قوهٔ درک برای به‌رسمیت شناختن و جسارت برای بیان این مهم برخوردار شده بود که «یک بحران نه‌تنها نمی‌تواند به نیروهای مهاجم توان سازماندهی برق‌آسا به‌حیث زمانی و مکانی را بدهد؛ بلکه حتی از اعطای روحیه‌ای جنگنده به آنان نیز ناتوان است». (صفحهٔ ۲۳۵) این جدلی است بر ضد خودانگیختگی. گاه چنان به نظر می‌رسد که «یک حملهٔ توپخانه‌ای مهیب کل سیستم دفاعی دشمن را در هم کوبیده، در حالیکه در واقع تنها حلقه‌های خارجی خط دفاعی نابود شده‌اند... در سیاست نیز عین همین قضیه در طی بحران‌های اقتصادی بزرگ به‌وقوع می‌پیوندد». (صفحهٔ ۲۳۵) بر همین اساس، گرامشی هشدار می‌دهد که آن عناصر جامعهٔ مدنی بورژوایی که تشکیل دهندهٔ استحکامات دفاعی قدرتمند و متشکل هستند، می‌بایست به‌دقت مورد مطالعه قرار گیرند. کلیتِ مفاهیم فلسفه و نقش حزب نزد گرامشی به‌شکل قابل بحثی در رابطه با استحکامات دفاعی ایدئولوژیک و فرهنگی بورژوازی که می‌بایست درهم شکسته شوند، تکوین یافته است.

گرامشی انقلاب روسیه را منطبق با [استراتژی - م] [جنگ مانوری - نمونه‌ای موفق از آن - ارزیابی می‌نماید. اما تا حدودی از اینکه «۱۹۱۷ / صرفاً / از منظری صوری و مبتدل مورد مطالعه قرار گرفته» احساس نگرانی می‌نماید. (صفحهٔ ۲۳۵)



BOURGEOIS CIVIL SOCIETY IN ALL ITS GLORY

ولو اینکه تنها برخی از این مردان از قدرت سیاسی رسمی برخوردارند، اما تمامی آنها وراثت دولتی، قدرت طبقه متوسطان را (با روش‌های منحصر به فرد خود) اعمال می‌کنند. از بالا به پایین، بصورت ساعت گرد: کلیتون همراه چند گلف‌باز معروف دیگر چوب گلف به دست گرفته؛ خامنه‌ای در تهران پیش‌نماز عید فطر است؛ چند کشیش پرشور و شعف؛ و بنیان‌گذاران کُنی در سال ۲۰۱۲ همراه با جنگجویان به اصطلاح ارتش رهایی‌بخش سودان که تحت حمایت امپریالیست‌ها است، برای عکس ژست می‌گیرند؛ جداً این یکی دیگر چه افتضاحی است؟! چه کسی از امریکای شمالی می‌تواند آرپی‌جی به دست، در کنار رزمندگان یک ارتش خلق واقعی ژست بگیرد و برای تمام طول عمرش به تروریست بودن محکوم نشود؟ ولی خوش‌تیپ‌های سفیدپوست بورژوا می‌توانند در تعطیلات آخر هفته همراه با نیروهای شبه‌نظامی ارتجاعی عکس یادگاری بگیرند. این انگل‌ها پس از انقلاب نه‌تنها از بین نمی‌روند، بلکه عمده پایگاه قدرت آن‌ها از آماج انقلاب جان‌بدر می‌برد و نابودی آن همچنان می‌بایست در دستور کار انقلابیون قرار داشته باشد.

گرامشی فرمول‌بندی انقلاب مداوم تروتسکی را به اینکه «انعکاسی/سیاسی - م/ از تئوری جنگ مانوری» (صفحه ۲۳۶) است، متهم می‌نماید و در پرتوی نگاه به گذشته، این [تئوری - م] را برای وضعیت بعد از جنگ، نامناسب و نابه‌جا ارزیابی می‌کند. در حالیکه تروتسکی از جهانشمولی «حملة مستقیم، در دورانی که تنها آبستن



شکست‌هاست» دفاع می‌کرد، گرامشی در وضعیت بعد از جنگ، گذار به جنگ موضعی را ضروری می‌بیند؛ گذار استراتژیکی که لنین آن را درک کرده بود: «ایلیچ درک می‌کرد که تغییر از جنگ مانوری که در سال ۱۹۱۷ به نحوی پیروزمندانه در شرق بکار بسته شده بود، به جنگ موضعی که تنها شکل ممکن در غرب بود، ضرورت یافته است.» (صفحه ۲۳۷)

بنابراین، جنگ موضعی برعهده و تحت هدایت یک حزب پیشتاز انقلابی پرولتاریایی و بر مبنای ضوابطی که در بالا شرح آن رفت، یگانه رویکرد استراتژیکی است که گرامشی آن را برای انقلاب در کشورهای امپریالیستی روزگار خود امکان‌پذیر می‌دیده است. [از نظر گرامشی - م] وظیفه احزاب کمونیست در آینده این بود که به تعیین شکاف‌ها و نقاط حائز ضرورت برای نفوذ به داخل «جامعه مدنی» پردازند؛ یعنی آنجا که حزب کمونیست با نفوذ خود می‌توانست برای نبردی طولانی بر سر [تسخیر - م] «قلمرو» در درون زهدان جامعه بورژوایی سنگر بگیرد. بحث نه بر سر عمل کردن، انحصاراً و حتی به‌طور عمده، در حدود هژمونی جامعه بورژوایی منجمله در درون نهادهای آن، بلکه بر سر درهم کوبیدن این نهادها از طریق برپا ساختن قدرت دوگانه طبقات خلقی است.

گرامشی در مواجهه با شکست‌های احزاب کمونیست اروپا در اوایل دهه ۱۹۲۰ تشخیص داد که پیش‌نیاز مرحله قیام یک ضد‌هژمونی پرولتری نیرومندتر است، و تنها این تدارکات عالی است که می‌تواند دیکتاتوری پرولتاریای پسا انقلابی را تحکیم بخشد. همانطور که پیش‌تر مطرح گردید، استراتژی انقلابی تنها می‌تواند به‌مثابه پروسه‌ای برای تجمیع قوای انقلابی که توسط گسست [حاصل از - م] انقلاب یا انقلاب‌ها نشانه‌گذاری شده^{۲۴}، درک گردد. به عبارت دیگر، یک جنگ موضعی طولانی‌مدت می‌بایست جایگزین جنگ سریع مانوری گردد. من معتقد هستم که در تئوری کمونیستی انقلابی امروز، این مفهوم (جنگ موضعی طولانی‌مدت - م) حامل برخی همسانی‌ها با استراتژی‌های جنگ طولانی‌مدت خلق حزب کمونیست انقلابی کانادا - گرچه در



رابطه با فرمول‌بندی استراتژیک آنان بسیاری موارد برای من مبهم باقی مانده است - و بالاخص حزب کمونیست (نوین) ایتالیا است. به‌طور مشخص از دیدگاه حزب کمونیست (نوین) ایتالیا، قیام به‌مثابه یک ضرورت، لیکن صرفاً یک مانور تاکتیکی آنی در بستر وسیع‌تر جنگ طولانی‌مدت خلق مفهوم‌پردازی گردیده است. بدون آنکه قصد موشکافی در وضعیت حال جنبش بین‌المللی کمونیستی را داشته باشیم، باید به‌طور جدی این را مورد بررسی قرار دهیم که آیا جنگ موضعی گرامشی تبیین روشن‌تر و صحیح‌تری از وظایف امروز ما در کشورهای امپریالیستی هست یا نه. چارچوبه استراتژیک گرامشی به‌طور اخص با در نظر گرفتن هژمونی بورژوازی امپریالیستی شکل گرفت و ترم جنگ موضعی از اهمیت مضاعف در پالایش گیج‌سری‌ها و مجادلات مغالطه‌آمیزی که به‌طرزی سهل‌انگارانه حول ایده جنگ طولانی‌مدت خلق در یک کشور امپریالیستی به‌راه می‌افتد، برخوردار است. به هر حال تکوین این ایده‌ها - به‌طور مشخص گرامشی در مقایسه با اندیشه مائو زدون و به‌طور کلی مفاهیم مدرن جنگ خلق - موضوع اصلی بخش دوم این مقاله است.^{۲۳}

جمع‌بندی تفکرات: آیا امروزه گرامشی نقطه عزیمتی برای مفهوم‌پردازی مجدد استراتژی کمونیستی است؟

جنگ موضعی هرگز عملاً در کانتکست ایتالیا و به همین ترتیب در هیچ کشور امپریالیستی دیگری به کار بسته نشد. به هر حال، حزب کمونیست ایتالیا در اوایل سال‌های ۱۹۴۰ و قبل از سقوط موسولینی یک دستگاه نظامی قابل توجه برپا داشت؛ [با پایان جنگ - م] این دستگاه خلع سلاح شد و در دوران بعد از جنگ و در ایتالیای تحت اشغال آمریکا، حزب کمونیست ایتالیا در تعیین خط مشی نوعی پارلمانتاریسم و رفرمیسم که بعدها با عنوان «اورو کمونیسم» مشهور گردید، نقشی پیشتاز ایفا نمود. در پایان جنگ جهانی دوم، با هر چه کامل‌تر شدن گذار مرکز ثقل جنبش بین‌المللی



کمونیستی به جهان سوّم، احزاب عضو این جنبش در کشورهای امپریالیستی هیچ‌گاه ایده‌های گرامشی را به‌طور جدّی جذب نمودند. مائو زدون (به‌درستی) به عنوان یک متفکر استراتژیک پیش‌تاز در جنبش بین‌المللی کمونیستی پس از دهه ۱۹۶۰ به رسمیت شناخته می‌شود. این در حالی است که گرامشی برای بسیاری از کمونیست‌ها در هاله‌ای از ابهام و ناشناختگی باقی مانده است.



گرامشی از میان‌گردباد رهبری یک حزب انقلابی سریعاً در حال رشد، به تجربه تنهایی در زندان، زمان تقریباً نامحدود برای بررسی کامل بازناتب تجارب دست اول و نوشتن درباره آنها گذار نمود. به‌همان نسبت که به زندان افتادن او - و یک دهه بعد، مرگ او - رخدادی تراژیک بود، بسیاری از رهبران انقلابی در موقعیت گرامشی در مقایسه با او هرگز از فرصت لازم برای ارزیابی کامل و جامع تجارب دست اول‌شان، برخوردار نگردیدند. آن‌ها شدیداً درگیر سازماندهی و یا مرده بودند. از این رو ارزش **دفترهای زندان گرامشی** بسیار است. بیایید از آنها بهره ببریم.



در بخش دوم این مقاله، به کاوش در آنچه به باور من مشابهت‌های قابل توجه میان مفهوم‌پردازی دوباره استراتژی کمونیستی توسط *گرمشی* از یک سو و *مائو* و انقلاب چین از سوی دیگر است، خواهم پرداخت.^{۲۳} پاسخ هر یک از این دو به مسئله محدودیت‌های مارکسیسم-لنینیسم در سال‌های ۱۹۲۰، با وجود متفاوت و مختص بودن به کانتکست به کل متفاوت خویش، اما به شکل قابل توجهی مشابه دیگری می‌باشد.

باید تاکید نمود که *دفترهای زندان گرمشی* در بردارنده یک اکسیر نوزایی برای مارکسیسم انقلابی یا «فلسفه پراکسیس» است. *گرمشی* در حین تأیید بسیاری از عناصر صحیح و قابل اجرای مارکسیسم-لنینیسم، به شکل اساسی در عناصر ارتدوکسی که کاربست‌شان در دوران کمیترون فاجعه‌بار و تراژیک بود، تجدیدنظر کرده و از آن‌ها گسست می‌نماید. خدمات تئوریک *گرمشی* طیفی از مسائل، منجمله ماتریالیسم تاریخی، تشکیل حزب، دولت و جامعه مدنی، فلسفه و استراتژی انقلابی را البته در قالب مجموعه‌ای پاره پاره در بر می‌گیرد. با وجود آنکه دوران زندان، سلامتی و نهایتاً زندگی *گرمشی* را به یغما برد، معلوم نیست که آیا این سطح از تکامل تئوریک بدون دوره‌ای طولانی که وی در زندان در تنهایی گذراند، امکان پذیر بود یا نه. تمام رهبران دیگر کمونیست هم‌پراز *گرمشی* یا کشته شده و یا غرق در وظایف روزمره برای توسعه حزب و رهسپار پروژه فکری عظیم و ضروری‌ای بودند که *گرمشی* طلایه‌دارش بود. ما به جنبش کمونیستی، خودمان و امر آزادی تمام خلق‌های تحت ستم و استثمار این را مدیون هستیم که به *گرمشی* بازگردیم و آنچه را که بایسته است از خدمات وی برگیریم. اما بیابید نخست *گرمشی* را پهلوی به پهلوی *مائو* مورد بررسی قرار دهیم...^{۲۳}



یادداشت‌ها:

1) War of position

۲) گرامشی به جای مارکسیسم از ترم «فلسفه پراکسیس» استفاده می‌کند. شاید این اقدامی جهت‌گریز از سانسور زندان بود، اما احتمالاً به همان نسبت او چنین درک می‌کرد که فلسفه به نوبه خود ورای شخص مارکس است. {یادداشت نگارنده}

3) Analysis of situations

4) Subaltern

5) Emergent

6) History of the Subaltern Classes: Methodological Criteria

7) Formations

8) War of siege/war of maneuver

9) Conjunctural

۱۰) نظریه انقلاب مداوم تروتسکی به طرز بسیار ساده‌گرایانه از چنان انقلابی طرفداری می‌کند که تا فرارسیدن انقلاب جهانی به شکلی نامعین و نامحدود در حالت تهاجمی قرار داشته باشد. همین نقطه نظر تروتسکی در هنگام عهدنامه برست-لیتوفسک بود. [این نظریه - م] با یک کیسه کردن همه انقلاب‌ها و ناتوانی در تفاوت قائل شدن میان کشورهایی که عملاً انترناسیونالیسم کمونیستی را وا نهادند و آنهایی که مرحله تحکیم سوسیالیستی را از سر گذراندند، ضرورت تاریخی تحکیم جامعه سوسیالیستی برای تضمین حیات یک انقلاب را همواره انحراف «استالینیستی» «سوسیالیسم در یک کشور» انگاشته است. {یادداشت نگارنده}

11) Domination / coercion

12) Intellectual-moral leadership / consent

13) Deputies

14) Common sense

15) The simple

16) Electoral formation

17) Modern prince

18) Electoralism

۱۹) نیکولو ماکیاولی (Niccolò Machiavelli (1460~1572) نظریه پرداز سیاسی دوران رنسانس ایتالیا بود. ماکیاولی در آثار خود و به ویژه رساله معروف اش **شهریار** اصول سیاست نوین برای رهایی از قیود فئودالیسم، سلطه بیگانگان و برپایی دولت مقتدر بورژوازی را فرمول بندی



می‌نماید. درک غیرتاریخی و مبتذل رایج همواره کوشیده است دستاوردهای ماکیاولی و به عبارتی «ماکیاولیسم» را به پارادایم «هدف وسیله را توجیه می‌کند» تقلیل داده و به کناری نهد. ماکیاولی هرچند موفق نشد جامه عمل پوشیدن به نظریات‌اش را ببیند، اما این نظریات تأثیری دیرپا بر تاریخ سیاست و رخدادهای عظیم عصر آتی منجمله انقلاب بورژوازی ۱۷۸۹ فرانسه گذاشت. گرامشی در جایی ژاکوبین‌ها را در زمره بهترین پیاده‌کنندگان نظریات ماکیاولی در پراتیک ارزیابی می‌کند. او با تحلیلی جامع بر نقش تاریخاً مترقی ماکیاولی در پردازش انقلاب بورژوازی و همچنین دستاوردهای تئوریک با ارزش وی برای فرمول‌بندی «هنر و فن سیاست» صحه می‌گذارد و با بهره‌گیری از آن مفهوم «شهریار نوین» را عرضه می‌دارد.

20) Outer ditch

۲۱) این ملاحظه مهم مختص به پرولتاریای صنعتی در کشورهای امپریالیستی است و به‌وضوح برای جوامع با جمعیت عمدتاً دهقانی-روستایی فرمول‌بندی نگردیده است. در رابطه با این دوّمی، مائو ایده جنگ طولانی‌مدت خلق را تکامل داد. {یادداشت نگارنده}

22) Historical mysticism

۲۳) امیدوار بودیم که قسمت دوّم از این کاوش مفصل در احوال گرامشی و مائو در حدود سال ۲۰۱۴ آماده گردد. اما متأسفانه جمع ما به کار تئوریک دیگری نیاز داشت و این پروژه برای مدّت نامعلومی متوقّف گردید. عنوانی که برای بخش دوّم مقاله در نظر گرفته بودم «جنگ طولانی‌مدت خلق و جنگ موضعی: گسست‌های موازی مائو و گرامشی از لنینیسم؟» بود. {یادداشت نگارنده}

24) punctuated with the rupture of revolution, or revolutions

منابع و مراجع

- مقاله به زبان انگلیسی

<https://revolutionary-initiative.com/2013/09/10/towards-the-war-of-position-gramsci-in-continuity-and-rupture-with-marxism-leninism/>

- ترجمه انگلیسی گزیده‌هایی از دفترهای زندان نوشته آنتونیو گرامشی

Antonio Gramsci / Selections from the Prison Notebooks of Antonio Gramsci/Edited and Translated by Quintin Hoare and Geoffrey Nowell Smith/International Publishers, New York

<http://en.bookfi.net/book/698991>

- دولت و جامعه مدنی نوشته آنتونیو گرامشی ترجمه عباس میلانی، نشر اختران

<http://bashgaheadabiyat.files.wordpress.com/2013/09/dolat-jame.pdf>

- تهریار جدید نوشته آنتونیو گرامشی ترجمه عطا قادی کلائی، نشر دنیای نو

<http://ketabnak.com/book/68060/%D8%B4%D9%87%D8%B1%DB%8C%D8%A7%D8%B1-%D8%AC%D8%AF%DB%8C%D8%AF>

اخيراً منتشر شد



فوانده گرامی برای دریافت کتابها و مقالات منتشر شده توسط انتشارات میر و ارسال انتقادات، پیشنهادات و نظرات خود به آدرس‌های زیر مراجعه کنید:

<https://mirpublication.wordpress.com>

Mir_publication@yahoo.com

انتشارات میر



Toward the War of Position

Gramsci in Continuity and Rupture with Marxism-Leninism

... خدمات تئوریک گرامشی طیفی از مسائل منجمله ماتریالیسم تاریخی، تشکیل حزب، دولت و جامعه مدنی، فلسفه و استراتژی انقلابی را البته در قالب مجموعه‌ای پاره پاره در بر می‌گیرد. با وجود آنکه دوران زندان، سلامتی و نهایتاً زندگی گرامشی را به یغما برد، معلوم نیست که آیا این سطح از تکامل تئوریک بدون دوره‌ای طولانی که وی در زندان در تنهایی گذراند، امکان پذیر بود یا نه. تمام رهبران دیگر کمونیست همپراز گرامشی یا کشته شده و یا غرق در وظایف روزمره برای توسعه حزب و رهسپار پروژه فکری عظیم و ضروری‌ای بودند که گرامشی طلایه‌دارش بود. ما به جنبش کمونیستی، خودمان و امر آزادی تمام خلق‌های تحت ستم و استثمار این را مدیون هستیم که به گرامشی بازگردیم و آنچه را که بایسته است از خدمات وی برگیریم...